



محیط زیست

- قهقرای اقلیمی و چالش مهاجرت‌های اقلیمی
- دغدغه‌های محیط زیستی استان البرز
- و ...

- سیاست و محیط‌زیست
- اقتصاد و محیط‌زیست
- مد پایدار، راهکاری برای زندگی بهتر

فهرست

- سیاست و محیط‌زیست (نمونه موردی: هیرمند) / صالح میرزایی ۴
- اقتصاد و محیط‌زیست (گفت‌وگویی با دکتر محمد طیبیان) / محمد طیبیان ۱۳
- دغدغه‌های محیط‌زیستی در استان البرز / جمعی از کنشگران محیط‌زیست استان البرز ۱۹
- مد پایدار، راهکاری برای زندگی بهتر / سیما باقرپور ۲۳
- طبیعت، مدرسه‌ای برای تمرین فضیلت / ناصر مهدوی ۲۷
- کلام بوم‌شناسی؛ تاریخچه، کلیات و مباحث / احسان ابراهیمی ۳۷
- قهقرای اقلیمی و چالش مهاجرت‌های اقلیمی / گیتی خزاعی ۴۶

این شماره‌ی کوچه با موضوع محیط زیست، تقدیم می‌شود
به روح بلند و آسمانی دو خبرنگار نازنین این عرصه
زنده یادها

ریحانه یاسینی و مهشاد کریمی
روحشان شاد، جایشان سبز



سیاست و محیط‌زیست

(نمونه‌ی موردی: هیرمند)

* صالح میرزایی - ارشد جامعه‌شناسی، سردبیر کوچه



محیط‌زیست مقوله‌ای است که تحت تأثیر عوامل مختلف قرار دارد و از طرفی خود بر مسائل گوناگون دیگری اثرگذار است. بسیاری از سیاست‌های داخلی و خارجی می‌توانند مسائل محیط‌زیستی را حل و فصل کنند و یا برعکس، می‌توانند عاملی برای نابودی زمینی باشند که ما بر روی آن زندگی می‌کنیم. سیاست‌های داخلی و خارجی، طرح‌های توسعه، برنامه‌های اقتصادی، سیاست‌های نهادهای آموزشی و ... می‌تواند اثرات مستقیم و غیر مستقیم، چه مثبت و چه منفی بر محیط‌زیست داشته باشند. امروز معضله‌های زیست‌محیطی نه فقط مربوط به کشور ماست که زمین را تهدید می‌کند و در نشست‌های سالانه‌ی سازمان ملل و سازمان‌های جهانی محیط‌زیستی نسبت به این مهم هشدار داده می‌شود. ولی گویا زور سیاستمداران و صاحبان سرمایه بیش از دغدغه‌مندان این عرصه است.

باری اگرچه این مطالب همگی در جای خود دارای اهمیت فراوانی هستند و قطعاً باید به آن‌ها پرداخته شود، ولی در این نوشتار صرفاً در مورد هیرمند و این که تا چه اندازه تحت تأثیر مسائل سیاسی بوده و هست صحبت خواهیم کرد. نگاهی کوتاه به تاریخ سیاسی آن چه بر هیرمند اهمیت بالایی دارد، از این رو به‌طور گذرا و مختصر مطالبی را مرور می‌کنیم و سپس به نتایج این سیاست‌ها خواهیم پرداخت.

امروز یکی از بزرگترین چالش‌های زیست‌محیطی شرق و جنوب شرقی ایران مسئله‌ی خشک‌سالی و تأثیر حق‌آبه‌ی ایران از رودخانه‌ی هیرمند است. هیرمند در واقع نام رودی است که از ولایت هلمند افغانستان جاری شده و به دریاچه‌ی هامون می‌ریزد. هیرمند از رودهای پر آب افغانستان است که سالانه میلیاردها متر مکعب آب در آن جریان می‌یابد. این رود از بلندی‌های کوه‌بایا واقع در ولایت بامیان (غرب رشته کوه‌های هندوکش) سرچشمه گرفته و پس

از طی مسافت هزار و صد کیلومتری وارد دریاچه‌ی هامون می‌شود. مشکل اصلی ایران و افغانستان در مورد هیرمند به دوران قاجار و جدایی هرات از ایران برمی‌گردد. زمانی که قرار شد ایران نیروهای خود از هرات را تخلیه کند و استقلال آن را به رسمیت بشناسد در واقع خنجری بر پیکر تمامیت ارضی ایران بود و مشکلات سیاسی، اقتصادی، زیست‌محیطی و ... را به همراه داشت. آن زمان طبق توافقات صورت‌گرفته، مسئله‌ی حکمیت در مورد اختلافات احتمالی بین ایران و افغانستان به دولت بریتانیا سپرده و ایران از این بابت وارد مرحله‌ی جدیدی از تاریخ خود با همسایه‌ی شرقی‌اش شد.



«همواره در مواقع بی‌آبی بین ایرانیان و افغان‌های ساکن حوزه‌ی رود هیرمند اختلافات و مناقشاتی به وقوع می‌پیوست و این اختلافات و مناقشات و همچنین اختلافات سرحدی، دولت ایران را وادار کرد که طبق

ماده‌ی ششم عهدنامه‌ی صلح ایران و انگلیس در سال ۱۸۵۷ میلادی، مسئله‌ی تقسیم آب هیرمند و مشخص‌سازی مرزها را به حکمیت دولت انگلیس ارجاع کند. انگلستان ژنرال گلد اسمیت را مأمور رسیدگی کرد و در سال ۱۸۷۲ رأی داوری آن‌ها صادر شد. این رأی که سال بعد مورد قبول دولتین ایران و افغانستان واقع شد، تماماً مربوط به تعیین مرزها بود. فقط جمله‌ی آخر آن مقرر می‌کرد که هیچ‌یک از طرفین نباید به عملیاتی مبادرت کند که باعث کسر آب لازم برای آبیاری سواحل هیرمند شود، اما به تقاضای دولت افغانستان، وزیر امور خارجه‌ی انگلیس با جلب نظر ژنرال گلد اسمیت قرار داوری را به گونه‌ای تفسیر کرد که شامل مجاری فعلی یا قدیمی غیر مستعمل نشود که دولت افغانستان قصد تعمیرشان داشت. جمله‌ی مزبور مانع حفر مجاری جدید نمی‌شد، مشروط بر این که مقدار آبی که برای مشروب ساختن قسمت ایران لازم بود کسر نشود. خلاصه رأی حکمیت گلد اسمیت این بود که هر دو کشور ایران و افغانستان باید به‌طور متساوی‌الطرفین از آب هیرمند برخوردار شوند و اگر افغانستان نهرهایی را که از این رود منشعب می‌شوند آباد کند، نباید به زیان حق‌آبه‌ی ایران باشد. اما در اواخر قرن نوزدهم، تغییر مجاری هیرمند باعث بروز اختلافات جدیدی شد و این اختلافات در سال‌های ۱۲۷۹ تا ۱۲۸۱ خورشیدی به سبب کم‌آبی شدت یافت و در نتیجه دولت ایران بار دیگر بر اساس ماده ششم عهدنامه‌ی صلح، از دولت انگلیس تقاضای حکمیت کرد. در سال ۱۲۸۱ خورشیدی کلنل مک‌ماهون مأمور رسیدگی شد. ایران و افغانستان شرط گذاشتند که در رأی مک‌ماهون باید نظر گلد اسمیت رعایت شود و گرنه حکمیت را نخواهند پذیرفت. ماهون در ۱۲۸۴ش رأی خود را داد که از آب هیرمند که به بند کمال خان می‌رسید، دو سوم را به افغانستان و یک سوم را به ایران می‌داد و دولتین ایران و افغانستان را مجاز می‌کرد که از نهرهای موجود استفاده کنند، نهرهای متروکه را احیا و نهرهای تازه‌ای احداث کنند؛ مشروط بر این که مقدار آبی که برای آبیاری اراضی

هر یک از دو کشور لازم باشد، کم نشود. وزارت امور خارجه‌ی ایران در نامه‌ای به تاریخ بهمن ۱۲۸۳ خورشیدی به وزارت خارجه انگلیس به حکمیت مک‌ماهون اعتراض کرد، و بیان داشت که یک سوم آب هیرمند

برای ایران کافی نیست و با توجه به میزان زراعت طرفین، بایستی دو سوم به ایران و یک سوم به افغانستان داده شود. همچنین این که تنها برای دولت ایران شرط گذاشته شده بود که سهم خود در آب هیرمند را بدون موافقت افغانستان به کشور ثالثی واگذار کند، اما برای افغانستان چنین شرطی گذاشته نشده بود، برای ایران توهین آمیز بود. اعتراض دیگر ایران به این بود که مک‌ماهون مقرر کرده بود یک مهندس دائمی در کنسولگری انگلیس در سیستان به منظور رفع اختلافات آینده حضور داشته باشد و ایران چنین تصمیمی را مغایر با حق حاکمیت خود می‌دانست. در نتیجه، ایران داوری ژنرال مک‌ماهون را نپذیرفت و همان قرار تقسیم مساوی آب رسماً برقرار ماند. مأمورانی از ایران می‌رفتند و آب را تقسیم می‌کردند، هرچند که در عمل سهم ایران بیشتر از نصف می‌شد و گاه سه چهارم آب یا بیشتر آن به سمت ایران می‌آمد و همین اعتراض افغانستان را بر می‌انگیخت»^۱.

اختلافات پیش آمده در دوران قاجار به زمان پهلوی اول هم رسید؛ تا جایی که هیرمند بهانه‌ای شد برای جنگ ایران با افغان‌های چخانسور. با توجه به این که ثبات سیاسی برای رضا شاه اولویت بود تا کشور را از هرج و مرج داخلی و بی‌ثباتی‌های مرزی نجات دهد، با افغانستان وارد مذاکره شد و به این توافق رسیدند که همه ساله هر مقدار آب رودخانه‌ی هیرمند که به بند کمال‌خان می‌رسد، از آن بند به بعد به صورت مساوی میان هر دو کشور ایران و افغانستان تقسیم شود. از این رو دولت افغانستان تعهد کرد در فاصله‌ی میان ده چهار برجک تا بند کمال‌خان، آبراه تازه‌ای احداث نکند. از طرفی دیگر دو کشور تعهد دادند هیچ گونه اقدام و عملیاتی از بند کمال‌خان تا ده دوست‌محمد خان و سیخ سرکه، که آخرین تقسیم‌گاه آب بود، نکنند تا باعث کاهش سهم هر یک از طرفین نشود. اگرچه مجلس ایران در اردیبهشت سال ۱۳۱۸ش این

تعهدنامه را به صورت قانون تصویب نمود، ولی دولت افغانستان زیر بار تصویب آن نرفت و با بدعهدی و نقض پیمان شروع به حفاری جدید نهرهای جدید بقرا و سراج کرده، و با این اقدام حق آبهی ایران به حداقل ممکن رسید و قسمت قابل توجهی از آب که قرار بود به ایران برسد در بند کوهک وارد زمین می شد.

با توجه به تغییرات اقلیمی و خشکسالی، نیاز ایران به آب هیرمند روز به روز بیشتر اهمیت پیدا می کرد و از طرفی بی اعتباری دولت مردان افغانستان در پایبندی به تعهداتشان، مانع بزرگ گفت و گوهای موثر در این باره می شد. از این رو در زمان پهلوی دوم موضوع هیرمند و حق آبهی ایران رسانه ای شد و ایران تصمیم به شکایت به مراجع بین المللی گرفت. در این میان دولت وقت آمریکا با پادرمیانی و دعوت از مقامات دو کشور به عنوان میانجی بین دو کشور انتخاب شد.

«در ۱۳۲۶ خورشیدی سفارت ایران در واشنگتن گزارشی از نظریه ی وزارت خارجه امریکا درباره ی تقسیم آب هیرمند داد که پیشنهاد می کرد، کمیسیون فنی سه نفره ای از دولت های بی طرف به انتخاب ایران و افغانستان تمام مسیر هیرمند را در دو کشور بازدید کرده، با مطالعه ی میزان آب و شمار نهرهایی که از هیرمند منشعب شده و سدها و تأسیساتی که در آن بنا شده و ملاحظه و مراعات قراردادهایی که کشورهای دیگر در موارد مشابه بسته اند، پیشنهاد خود را به طرفین توصیه کنند و دو دولت ظرف سی روز پذیرش یا عدم پذیرش پیشنهاد را اعلام کنند.

دولت ایران این پیشنهاد را به شرط حضور یک ایرانی در «کمیسیون بی طرف» و افزایش مهلت رد و قبول به شصت روز پذیرفت و در ۱۵ فروردین ۱۳۲۷ خورشیدی به امریکا اعلام کرد. همزمان دولت ایران از دولت افغانستان خواست تا در زمان حل اختلاف، حفر نهر را متوقف کند. دولت آمریکا کمیسیون بی طرفی به نام «کمیسیون دلتا» برای راه حل این معضل پیشنهاد کرد. در مارس ۱۹۵۰ میلادی سه کارشناس با نام های فرانسیسکو دومین گوئز از شیلی، رابرت لوری از آمریکا و کریستوفر نی وب از کانادا برگزیده شدند. برآیند پژوهش این کمیسیون در ۱۹۵۱ میلادی گزینش ۶۴۰ میلیون متر مکعب در سال یا ۲۲ متر مکعب در ثانیه برای ایران بود.

افغانستان نظر این کمیسیون را پذیرفت، اما چون بعضی قسمت‌های گزارش کمیسیون به ضرر سیستان و قسمت‌هایی از آن مبهم بود، و به‌علاوه نسبت به چند موضوع مورد ادعای دولت ایران اظهار نظر نشده

بود، ایران نه پیشنهادهای کمیسیون را پذیرفت و نه رد کرد.^۲ با گذشت زمان و کاهش بارندگی‌ها مسئله‌ی خشکسالی و تهدیدات زیست‌محیطی در منطقه‌ی سیستان اوج می‌گرفت. مشکلات ناشی از بدعهدی طرف افغانستانی در انجام تعهدات خود، باعث شد دور جدیدی از مذاکرات در زمان پهلوی دوم از سال ۱۳۴۵ خورشیدی شروع شود. خشکسالی عجیبی که در سال ۱۳۴۹ خورشیدی گریبان‌گیر منطقه‌ی سیستان شده بود، کوچ اجباری جمعیت قابل توجهی از منطقه‌ی سیستان به سمت مناطق شمالی ایران از جمله مشهد و گرگان را به دنبال داشت. قریب به یک ماه ورودی آب هیرمند به ایران به صفر رسیده و ایران وارد چالش جدی در این منطقه شده بود. سلسله نشست‌ها و مذاکرات صورت گرفته در این سال‌ها در نهایت به سال ۱۳۵۱ خورشیدی نتیجه داده و معاهده تقسیم آب هیرمند بین دولت‌های ایران (با نمایندگی امیرعباس هویدا) و افغانستان (با نمایندگی محمد موسی شفیق) به امضا رسید. طبق این معاهده در هر ثانیه ۲۶ مترمکعب آب (معادل ۸۵۰ میلیون مترمکعب در سال) به سیستان و هامون وارد می‌شد، که جمع ۲۲ متر مکعب آب در ثانیه بر پایه گزارش کمیسیون دلتا و چهار متر مکعب آب در ثانیه به عنوان «حسن نیت و علایق برادرانه» بود. اسدالله علم در یادداشت‌های خود مخالفتش با قرارداد ۱۳۵۱ خورشیدی در مورد هیرمند را صراحتاً اعلام و امیرعباس هویدا را در مورد این قرارداد سرزنش می‌کند. علم مهم‌ترین دلیل این امتیازدهی به طرف افغان را ترس محمدرضا شاه پهلوی از رفتن افغانستان در دامن کمونیست می‌داند و از طرفی معتقد است که حتی اگر شاه هیرمندبخشی هم نمی‌کرد باز این اتفاق می‌افتاد و افغانستان در دامن شوروی بود. اسدالله علم در یادداشت‌های خود به تاریخ ۲۷ اردیبهشت سال ۱۳۵۶ خورشیدی می‌نویسد: بلافاصله قرارداد هیرمند و کار سیستان را عرض کردم. فرمودند، آخر اگر ما به افغان‌ها

سخت‌گیری بکنیم در دامن روس‌ها می‌افتند. عرض کردم این یک مسئله‌ی جداگانه است و این‌ها به هر حال در دامن روس‌ها افتاده‌اند، زیرا عمر داوود آفتاب لب بام است. پس چرا ما سند را مبادله کنیم و یک سند محکمی به

دست دولت کمونیست بعدی افغان بدهیم؟ بهتر است قرارداد مبادله نشود. فرمودند به هر حال ما باید از همین آبی که داریم استفاده خوب بکنیم. عرض کردم خشکی هامون یک بدبختی بزرگ منطقه است، زیرا گاوداری سیستان از بین می‌رود. (ص ۴۲۰)^۲

مناقشات بر سر هیرمند پس از انقلاب نیز ادامه داشت و طی سال‌های اخیر به اوج خود رسیده است. خشک شدن هامون که تقریباً از دهه ۷۰ خورشیدی آغاز شده است اهمیت موضوع را چندین برابر نموده است. سدسازی‌های دولت افغانستان بر سر راه هیرمند (مانند سد کجکی) مشکلات جدی بر سر راه رسیدن آب هیرمند به ایران ایجاد کرده است. اشرف غنی رئیس‌جمهور سابق افغانستان در جریان افتتاح سد کمال خان با ادبیاتی باج‌خواهانه که بوی عدم پایبندی به معاهدات گذشته را داشت این‌طور عنوان نمود: آب هیرمند قرن‌ها از افغانستان خارج می‌شد، ولی اکنون مدیریت آن به دست افغان‌هاست، لذا از این پس به ایران آب در مقابل نفت می‌دهیم. پس از فرار غنی از افغانستان و حاکمیت طالبان بر افغانستان این بدعهدی‌ها ادامه پیدا کرده و استدلال طالبان



در عدم دادن حق آبه‌ی ایران این بوده است که به دلیل کاهش بارندگی‌ها حجم آب هیرمند نیز کاهش پیدا کرده است؛ در صورتیکه عکس‌های هوایی در ماه‌های اخیر چیز دیگری را نشان می‌دهد.

MEHR

Photo: Ahmad ali Dargi

MEHR NEWS AGENCY

◆ منبع عکس: مهر

همه‌ی این مطالب آمد تا ببینیم یک مسئله‌ی زیست‌محیطی با این اهمیت بالا، تا چه اندازه تحت تأثیر مسائل سیاسی است. همواره مسئله‌ی آب و حق‌آبه (هم در شرق و هم در غرب ایران) به عنوان یک مسئله‌ی مهم سیاسی و بعضاً امنیتی تلقی شده که تأثیرات شگرفی بر کیفیت زندگی مردم این مناطق و حفظ محیط‌زیست آن دارد.

اهمیت هیرمند و هامون

هیرمند برای ایران از اهمیت بالایی برخوردار است، چرا که حیات سیستان به آن گره خورده است. هیرمند برای ایران اهمیت فوق‌العاده دارد چرا که زنده ماندن هامون در گرو آب هیرمند است. ساخت بند کجکی روی هیرمند، نصب و به‌کارگیری انواع پمپ در مسیر رود هیرمند برای کشاورزی در افغانستان، خشک شدن دریاچه‌ی هامون (هفتمین تالاب بین‌المللی جهان) را در پی داشته است. این مسئله موجب قطع منبع زندگی صدها هزار سیستانی، کاهش چشمگیر پرندگان بومی سیستان، مرگ میلیون‌ها ماهی، رو به انقراض نهادن گاو سیستانی، تنگدستی و ناامنی‌های متعاقب آن به واسطه‌ی فعالیت قاچاق مواد مخدر و گروه‌های تروریستی، مهاجرت گسترده‌ی سیستانی‌ان به مناطق شمالی ایران و زوال روزافزون صنایع دستی سیستان شده است. خشک شدن هامون باعث ایجاد ریزگردها و طوفان‌های شن در سیستان شده و کاهش کیفیت هوای منطقه را به دنبال خواهد داشت. خشک شدن هامون و کاهش منابع آبی زیرزمینی در این منطقه علاوه بر این که کشاورزی را در آن جا مختل و نابود می‌کند، باعث نشست‌های سنگین زمین و همچنین از بین رفتن خاک و فرسایش شدید سطح خاک در سیستان خواهد شد.

«در این منطقه در مجموع ۵۵ گونه‌ی گیاهی شناسایی و از سه فرم رویشی درختی و درختچه‌ای، بوته‌ای و علفی تشکیل شده است. از این تعداد ۱۰ گونه برابر حدود ۲۰۱۸ درصد فرم درختی و درختچه‌ای، ۳۱ گونه برابر ۳۰۵۶ درصد فرم علفی، ۴۰۱۶ درصد گندمی و ۱۴ گونه برابر ۵۰۲۵ درصد دارای فرم رویشی بوته‌ای است. همچنین ۴۶ گونه برابر ۶۰۸۳ درصد چند ساله تشخیص داده شده که ۷۰۵۸ درصد آنها علفی می‌باشد. گونه‌هایی از شش خانواده سوسمار در

پناهگاه حیات وحش هامون وجود دارد و لیستی از ۲۲ گونه ماهی که در هامون زیست می‌کنند به ثبت رسیده است و گونه‌ای از آن بنام «گرگک» تنها گونه‌ی آندمیک هامون است.^۴

تالاب‌ها یکی از مهمترین منابع تنظیم اکوسیستم در هر منطقه هستند، چه از نظر تنظیم گازها (جذب دی‌اکسید کربن و تولید اکسیژن) و چه از نظر تنوع زیستی گونه‌های مختلف جانوری، و متأسفانه هامون در وضعیت اسفباری از این منظر قرار گرفته است.

از این رو شاهد هستیم که اتخاذ سیاست‌های داخلی و بین‌المللی تا چه اندازه در حفاظت از محیط‌زیست و حیات انسان‌ها و سایر موجودات زنده در یک اکوسیستم دارای اهمیت است.

امیدواریم سیاست‌مداران دوشادوش فعالان و دغدغه‌مندان محیط‌زیستی بتوانند با رویکردهای مثبت مشکلات پیش‌آمده در مورد هامون و سایر موارد مشابه در هر نقطه از این سرزمین کهن را رفع کرده و باعث ارتقای سطح کیفی حیات شوند.

اقتصاد و محیط‌زیست

(گفت‌وگویی با دکتر محمد طیبیان)

• محمد طیبیان - اقتصاددان و استاد دانشگاه



با سلام و عرض ادب. تشکر می‌کنیم از زمانی که در اختیار کوچه قرار دادید.

۱. در ابتدا لطفاً تعریفی از اقتصاد محیط‌زیست برایمان بفرمایید.

ج. اقتصاد محیط‌زیست حیطه‌ای از اقتصاد است که به مطالعه‌ی تأثیر متقابل محیط‌زیست و زندگی اقتصادی جامعه می‌پردازد. این حیطه در چند دهه‌ی اخیر از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار بوده است، چرا که تولید کالاها و خدمات در حجم و ابعاد فزاینده سبب شده که آثار این فعالیت‌ها بر محیط‌زیست جنبه‌های خطرناک و نگران‌کننده‌ای پیدا کند. نابودی جنگل‌ها، آلودگی منابع آب‌وهوا و زمین، برداشت از منابع طبیعی غیرقابل جایگزین، گرم شدن هوای کره زمین و آب شدن یخ‌های هزاران ساله‌ی قطب شمال و جنوب که در حفظ تعادل حرارت زمین و اقیانوس‌ها نقش اساسی داشته‌اند، بالا آمدن سطح دریاها، مکرر شدن شرایط آب‌وهوایی با آثار حاد مثل طوفان و سیل و دیگر عوارض، همه تا حد زیادی نتیجه‌ی فعالیت‌های اقتصادی بشر در حدی بی‌سابقه است.

اقتصاد محیط‌زیست حیطه‌ای از اقتصاد است که به مطالعه‌ی تأثیر متقابل محیط‌زیست و زندگی اقتصادی جامعه می‌پردازد. این حیطه در چند دهه‌ی اخیر از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار بوده است، چرا که تولید کالاها و خدمات در حجم و ابعاد فزاینده سبب شده که آثار این فعالیت‌ها بر محیط‌زیست جنبه‌های خطرناک و نگران‌کننده‌ای پیدا کند.

فردریک نیچه فیلسوف آلمانی قرن نوزدهم گفته بود که 'زمین یک آفت دارد و آفت زمین هم انسان است'. تصور کنید که یک کرم داخل سیب که از آن تغذیه می‌کند تا زمانی که دیگر مرگ و نابودی آن میوه فرا برسد. چنین روندی در مورد کره‌ی زمین به‌عنوان زیست‌بوم بشر در جریان است. برخی افراد کارآفرین که به دنبال تدارک سفر به مریخ هستند در این فکر هستند که امکان انتقال حیات انسان را به منظومه‌ها و کهکشان‌های دیگر فراهم کنند، تا انسان هم مثل کولی‌های کوچی، با ضایع کردن یک سیاره به سیاره دیگری منتقل شود که البته این فرایند چند هزار ساله است. این شرایط سبب شده که بسیاری از اقتصاددانان به اقتصاد محیط‌زیست توجه کنند. از نظر اقتصاد هیچ استفاده نکردن از محیط‌زیست بهینه نیست، زیرا تداوم زندگی بشر با مشکل روبرو می‌شود. استفاده‌ی تخریبی نیز تداوم زندگی بشر را با خطر روبه‌رو می‌کند. بنابراین بایستی در استفاده‌ی بهینه از محیط‌زیست راه‌هایی یافت که تدارک شیوه‌های پایداری محیط‌زیست، طبیعتاً بخشی از آنها باشد.

۲. آیا رشد اقتصادی لزوماً با از بین بردن محیط‌زیست و استخراج منابع گره خورده است؟

ج. چنین روندی الزامی نیست، اما در عمل چنین اتفاقی افتاده است. وقتی کشورهای اروپایی و آمریکا مراحل رشد خود را در قرون هجده و نوزده شروع کردند، نگرانی‌های محیط‌زیستی در حد فعلی نبود و بی‌پروا عمل کردند. اکنون کشورهایمانند هند و چین با جمعیت‌های بسیار بزرگ به آلوده‌سازی کره زمین که قبلاً به خط قرمز رسیده بود مشغول هستند، گرچه در کشورهای پیشرفته آگاهی اجتماعی بیشتر حاصل شده و تدارک بیشتری در این باب در دست انجام است. راه حل‌های اقتصادی جالب و قابل توجهی هم در نظریه‌ی اقتصاد مطرح شده است. یک دلیل ضایع شدن منابع این است که بسیاری منابع طبیعی حالت کالای مشاعی را دارند. مثلاً کارخانه‌ای که فضای شهر را آلوده می‌کند از هوای پاک استفاده می‌کند که متعلق به همه

است. او به همه آسیب می‌زند اما خودش سود می‌برد. یا کارخانه‌ی ذوب آهن که آب رودخانه را در سطح حجیم استفاده می‌کند از این محل سود می‌برد اما زیان آن به کشاورزان و شهرنشینان مسیر پایین دست رودخانه

می‌رسد. در همه‌ی این موارد استفاده از منابع بی‌محابا و بیش از میزان بهینه‌ی اجتماعی انجام می‌شود. راه‌حل اقتصادی‌ای که در چارچوب نظریه کوز تنظیم شده است، تعریف حقوق مالکیت و ایجاد بازار می‌باشد. درک اهمیت این گزاره برای اذهان ساده و دور از آموزش‌های این زمانی مشکل است.

برای مثال از اوایل دهه‌ی ۱۳۷۰ در ایران برای کارشناسان مشخص بود که برداشت آب از سفره‌های زیرزمینی با تکنولوژی جدید و بی‌سابقه، یعنی موتورهای آبکش، کشور را در مسیر بحران قرار می‌دهد. این یک مصداق منابع مشاعی است که هر کشاورز یا صنعتگر بی‌محابا از منابع آب استفاده می‌کند بدون این که حقی برای نسل بعدی و یا همین نسل حاضر هم قائل باشد. پیشنهادی که در برنامه‌ی دوم مطرح شد قرار دادن کانتر حجمی بر روی موتورهای آبکش و قیمت‌گذاری برای برداشت از منابع زیرزمینی آب بود. منتها همان میزان که گوشان ناشنوا این سخنان را شنیدند مدیران کرام هم شنیدند؛ گرچه در قانون برنامه هم آمد. اکنون ابعاد بحران را در حد نشست دشت‌ها و شهرها شاهد هستیم.

۳. اقتصاد سبز در مسیر توسعه‌ی پایدار در کشور ما چه جایگاهی دارد و تا چه اندازه در این راه قدم برداشته‌ایم؟

ج. خارج از کمی گفتمان و سخنرانی، مثل سایر مسائل اقتصادی که به بنیاد حیات ملت بستگی دارد، این‌ها هم هیچ جایگاه جدی‌ای ندارد.



۴. شاهدیم که با یک تصمیم‌گیری سیاسی چه اتفاقات بزرگی (هم مثبت و هم منفی) در زمین‌های محیط‌زیست می‌افتد، مثل عدم پایبندی کشورها در کاهش تولید گازهای گلخانه‌ای به بهانه‌ی اولویت آن‌ها در رشد اقتصادی. در اقتصاد سبز، جایگاه سیاست و سیاسیون کجاست؟

ج. مسئولین یک کشور باید ابتدا متوجه مطلب در سطح حیطة‌ی خود باشند تا بتوانند در سطح بین‌المللی هم احیاناً تأثیر اعمال کنند.

۵. زمانی که صحبت از اقتصاد محیط‌زیست می‌شود، بیشتر در مورد اقتصاد کلان بحث و گفت‌وگو صورت می‌پذیرد. اقتصاد سبز در اقتصادهای کوچک چه جایگاهی دارد؟

ج. اول عرض کنم که اقتصاد محیط‌زیست الزاماً به معنای اقتصاد سبز نیست. چون خود سبز کردن هم می‌تواند در شرایطی برای محیط‌زیست

زیانبار باشد، مثل استفاده از منابع آب و کود و سم شیمیایی در حد زیاد. بایستی به اقتصاد محیط‌زیست به صورت کلی توجه کنیم. اقتصاد محیط‌زیست عمدتاً مربوط به حیطه‌ی اقتصاد خرد است یعنی کارکرد بنگاه‌ها، بازارها و خانوارها.

اقتصاد محیط‌زیست الزاماً به معنای اقتصاد سبز نیست. چون خود سبز کردن هم می‌تواند در شرایطی برای محیط‌زیست زیانبار باشد، مثل استفاده از منابع آب و کود و سم شیمیایی در حد زیاد. بایستی به اقتصاد محیط‌زیست به صورت کلی توجه کنیم. اقتصاد محیط‌زیست عمدتاً مربوط به حیطه‌ی اقتصاد خرد است یعنی کارکرد بنگاه‌ها، بازارها و خانوارها.

سیاست‌های کلان مثل تعیین سقف آلودگی و ایجاد بازار برای آلوده‌سازی در زیر آن سقف، مانند آنچه در کشورهای پیشرفته در مورد نیروگاه‌های برق عملی می‌شود، سیاست‌های کلان هستند با هدف تأثیرگذاری در سطح بنگاه و بازارها.

۶. به نظر شما بزرگترین چالش در مورد محیط‌زیست در ایران چیست؟

ج. چالش؟ کدام چالش؟ اصولاً مسائل اقتصادی ابتدایی هم به صورت صحیح تعریف نمی‌شوند، چه برسد مسائل بسیار پیچیده. ما تنها کشوری در سطح کره زمین هستیم که برخی به‌عنوان اقتصاددان هنوز قبول ندارند نقدینگی عامل تورم است و استدلال می‌کنند نقدینگی کم هم هست. هنوز فکر می‌کنند نرخ ارز را ارزفروش‌های کنار خیابان تعیین می‌کنند. هنوز فکر می‌کنند مقصر گرانی مغازه‌دارها هستند و مشکلات فقر روزافزون تقصیر خارجی‌ها است. فکر می‌کنند تحریم برکت است و انزوا موجب توسعه می‌شود، و با بخش‌نامه و دستور مشکلاتی مانند

مسکن و اشتغال و سایر مشکلات حل می‌شود، و با قول جایزه در سطح آب‌نبات از قبیل قول وام و سهمیه‌ی اتومبیل و زمین تنزل باروری و فرزندآوری حل می‌شود... با این عقاید، چنان‌که مشاهده می‌کنیم مشکلات معمول هم حل شدنی نیست، چه رسد به مشکلات محیط‌زیستی که سازمان و نیروی انسانی و اندیشه و مدیریتی جز این لازم دارد.



دغدغه‌های محیط‌زیستی در استان البرز

• جمعی از کنشگران محیط‌زیست استان البرز

طبیعت پیرامون انسان و عوامل تشکیل دهنده‌ی آن از دیرباز تا ظهور عصر صنعتی از اهمیت و جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده است. در برخی از نگرش‌ها و جهان‌بینی‌ها طبیعت بدان اندازه مهم بوده که حتی به عنوان امری مقدس و قابل ستایش تلقی می‌شده است؛ به طوری که در ذهن ایرانیان باستان عناصر طبیعت، گردانندگان اصلی دنیا به شمار می‌آمده و می‌توان گفت که طبیعت‌دوستی، در تمامی وجوه زندگی آن‌ها نفوذ کرده بوده است. در تاریخ فرهنگ‌های دیگر جهان نظیر یونان و هند قدیم نیز تشابهاتی در این زمینه دیده می‌شود. اما در دوران مدرن و پس از انقلاب علمی و صنعتی، انسان با اعتقاد به توسعه و پیشرفت تکنولوژی به عنوان عاملی برای دست یافتن به خوشبختی و رفاه، سعی بر کنترل طبیعت و تسلط بر آن نمود و به بهانه‌ی تسلط بر طبیعت، به تدریج زمینه‌ی تخریب و نابودی آن را فراهم آورد. از پیامدهای توسعه‌ی صنعتی، مداخله‌ی انسان در طبیعت و دگرگونی‌های زیست‌محیطی ناشی از آن است، که نتیجه‌ی اعتقادات جدید او به نظام صنعتی و شاید نشانگر کاهش اعتقاد انسان معاصر به طبیعت به عنوان منشأ زندگی و حیات موجودات بر روی کره زمین باشد.

استان البرز و شهر کرج به عنوان یک کلان‌شهر، در معرض تخریب شدید محیط‌زیست و کاهش تاب‌آوری سرزمین است که ریشه‌ی همگی، دستکاری ناشیانه‌ی بشر در محیط‌زیست است. لازم به یادآوری است که تنوع زیستی استان البرز با در برداشتن گونه‌های مختلف گیاهی و جانوری، از جمله درصد قابل ملاحظه‌ی گونه‌های پرندگان کشور، بسیار منحصر به فرد است. نماد جانوری البرز عقاب طلایی و شاهین کرج، و نماد گیاهی آن درخت اورس ۲۲۰۰ ساله شهرستانک می‌باشد؛ که به عنوان نماد استان البرز باید مورد حفاظت قرار گیرند و زیستگاه آنان از تخریب مصون بماند. همچنین گونه‌های گیاهی و جانوری در مناطق کوهستانی استان البرز

بسیار منحصر به فرد هستند که باید شدیداً حفاظت شوند. در کنار گونه‌های گیاهی ارزشمند، گونه‌های جانوری متنوعی در مناطق کوهستانی استان البرز وجود دارند که باید مورد توجه قرار گیرند، که متأسفانه شرایط

زیستگاه‌های آنان مناسب نیست و گونه‌های شاخصی نظیر پلنگ و قزل‌آلای خال قرمز در معرض خطر هستند. توسعه‌ی ناپایدار نظیر استخراج معادن، توسعه‌ی شهری، کشاورزی ناپایدار، ساخت و سازهای بی‌رویه و غیراصولی، تجاوز به طبیعت و خصوصاً حریم رودخانه‌ها حیات بسیاری از گونه‌های دیگر استان را به شدت تهدید می‌کنند.

لازم به ذکر است، منطقه کوهستانی باغستان اهمیت ویژه‌ای در طبیعت این استان و شهرستان کرج دارد که توجه به آن لازم و ضروری است. با توجه به اهمیت تنوع زیستی و محیط‌زیست کرج، باید از هرگونه توسعه‌ی ناپایدار در این منطقه جلوگیری نمود. در کارگروه کاهش آلودگی هوای استان البرز به وجود دو معدن در منطقه‌ی باغستان اشاره شده بود که عامل تشدید پدیده ریزگردها در کرج به شمار می‌آمدند. متأسفانه هر یک از این معادن بیش از حد مجاز، عرصه‌های طبیعی منطقه را تصرف کرده بودند. همچنین اخیراً سازه‌های صنعتی در



کنار منابع آب‌های سطحی و زیرزمینی منطقه که در تصاویر هوایی نیز مشخص است تهدیدی جدی برای طبیعت منطقه، خصوصاً پروژه‌ی هزار هکتاری توسعه‌ی فضای سبز منطقه باغستان است. خاطر نشان می‌دارد، ساخت این سازه‌ی صنعتی به جد گردشگری منطقه باغستان را نیز تهدید می‌کند.

(۴عکس ضمیمه شده است)





با توجه به اینکه در حال حاضر آلودگی شهر کرج رو به افزایش است و گاهی حتی میزان این آلودگی از استان تهران نیز بیشتر می‌شود، تأثیر پوشش‌های گیاهی در منطقه باغستان می‌تواند مثبت واقع شود. با احداث این سازه‌ی صنعتی در دل طبیعت بکر منطقه‌ی کوهستانی باغستان امیدها به حفظ طبیعت، گردشگری در منطقه باغستان و کاهش معضل آلودگی کرج از بین خواهد رفت. لذا کنشگران محیط‌زیستی استان خواهان دخالت نهادهای متولی از جمله شهرداری کرج و سازمان محیط‌زیست، برای توقف پروژه هستند.



مد پایدار، راهکاری برای زندگی بهتر

* سیمبا باقریپور - روزنامه‌نگار حوزه محیط‌زیست

مد و محیط‌زیست دو عامل بسیار مهم در جوامع مدرن ما هستند که همزمان تأثیرات عمده‌ای روی زندگی و زمین ما دارند. مد به عنوان یک صنعت عظیم، تأثیرات وسیعی را بر روی محیط‌زیست ما دارد، از جمله استفاده‌ی بیش از حد از منابع طبیعی، تولید پسماندهای بیش از حد و آلودگی هوا و آب. اما در عین حال، با توجه به نگرش جدید به مسائل محیط‌زیست، اهمیت مد پایدار یا مد با محوریت محیط‌زیست در حال افزایش است.

مد و محیط‌زیست دو عامل بسیار مهم در جوامع مدرن ما هستند که همزمان تأثیرات عمده‌ای روی زندگی و زمین ما دارند. مد به عنوان یک صنعت عظیم، تأثیرات وسیعی را بر روی محیط‌زیست ما دارد، از جمله استفاده‌ی بیش از حد از منابع طبیعی، تولید پسماندهای بیش از حد و آلودگی هوا و آب. اما در عین حال، با توجه به نگرش جدید به مسائل محیط‌زیست، اهمیت مد پایدار یا مد با محوریت محیط‌زیست در حال افزایش است.

مد پایدار به معنای طراحی، تولید و استفاده از محصولات مد با تأکید بر حفظ منابع طبیعی، کاهش آلودگی، و به طور کلی بهبود کیفیت زندگی انسان‌ها در کنار محافظت از محیط‌زیست است. این رویکرد جدید برای مد، به صنعتی پایدارتر و مسئولانه‌تر می‌انجامد و در این راستا تلاش می‌کند تا مدل‌های تولیدی، مواد اولیه، روش‌های تولید و استفاده از محصولات را بهبود بخشد.

مد با محوریت محیط‌زیست از مفاهیمی مانند بازیافت مواد، استفاده از مواد قابل تجدید، استفاده از فناوری‌های سبز، طراحی قابل بازیافت و تمرکز بر کیفیت و دوام محصولات برای کاهش تلفات و پسماندها استفاده می‌کند. همچنین، این رویکرد به ترویج فرهنگ مد مسئولانه و تغییر الگوهای مصرف در جامعه می‌پردازد.

ما به عنوان مصرف‌کنندگان، همگام با صنعت مد می‌توانیم نقش مهمی در حفظ محیط‌زیست ایفا کنیم. ما با انتخاب و خرید محصولات پایدار، از قبیل محصولاتی ساخته شده با مواد بازیافت‌پذیر و انرژی‌های تجدیدپذیر می‌توانیم تأثیر مثبتی بر روی محیط‌زیست داشته باشیم و در کنار هم به سوی یک آینده پایدار حرکت کنیم.



در ادامه، به بررسی عمیق‌تر مباحث مد پایدار و نقش مصرف‌کنندگان در حفظ محیط‌زیست خواهیم پرداخت و راهکارهای عملی برای ارتقای مد با محوریت محیط‌زیست را بررسی خواهیم کرد.

تصمیم‌گیران جامعه می‌توانند برای ترویج مد پایدار و افزایش محبوبیت آن اقداماتی انجام دهند که در زیر به برخی از این موارد اشاره می‌کنیم:

۱. ارتقای آگاهی و آموزش: اطلاع‌رسانی و آموزش درباره مفاهیم و

مزایای مد پایدار به جامعه بسیار مهم است. می‌توانید با انتشار مقالات، بلاگ‌پست‌ها، ویدیوها و ترویج این مفاهیم در رسانه‌های اجتماعی، آگاهی عمومی را افزایش دهید.

۲. توسعه همکاری با برندهای پایدار: با حمایت از برندهایی که به مد پایدار متعهد هستند و محصولات پایدار تولید می‌کنند، می‌توانید نقشی فعال در افزایش محبوبیت مد پایدار داشته باشید. اقداماتی مانند تبلیغات مشترک، همکاری در رویدادها و ارائه تخفیف‌های ویژه می‌تواند مورد استقبال قرار بگیرد.

۳. ارتقای فرهنگ مد پایدار: با تشویق به استفاده از مدل‌های تولید پایدار، خرید دوباره و بازیافت مدل‌های قدیمی، می‌توانید در جامعه فرهنگی مد پایدار را ترویج کنید. می‌توانید با برگزاری رویدادهای مد پایدار، نمایشگاه‌ها و کارگاه‌های آموزشی، افراد را به انتخاب‌های پایدارتر در مد ترغیب کنید.

۴. معرفی نمونه‌های الهام‌بخش: به اشتراک‌گذاری نمونه‌های الهام‌بخش از طراحان، برندها و افرادی که در زمینه مد پایدار فعالیت می‌کنند، می‌تواند افراد را تحت تأثیر قرار داده و ایده‌های جدید و الهام‌بخشی را برای مد پایدار ارائه دهد. این نمونه‌ها می‌توانند از طریق رسانه‌های اجتماعی، وبلاگ‌ها، مجلات مد و رویدادهای مرتبط باشند.

۵. همکاری با سمن‌های محیط‌زیستی: با حمایت و همکاری با سازمان‌های غیرانتفاعی و محیط‌زیستی، می‌توانید به ارتقای مد پایدار و توسعه پروژه‌ها و آگاهی‌زایی در این زمینه کمک کنید.

۶. تشویق به خرید هوشمند: با تشویق به خرید هوشمند و بهترین استفاده از محصولات، می‌توانید مصرف پایدار را ترویج کنید. توصیه‌هایی مانند خرید محصولات چندکاره، باکیفیت یا قابلیت بازیافت و ماندگاری بیشتر می‌تواند در کاهش تلفات و پسماندها کمک کند.

۷. ایجاد تحول در صنعت مد: با توجه به قدرت مصرف‌کنندگان، می‌توانید بر روی صنعت مد اثر مستقیمی بگذارید. از طریق حمایت از برندها و طراحان پایدار، درخواست مدل‌ها و محصولات پایدارتر را از برندها بکنید و تقاضا برای مد پایدار را افزایش دهید.

ترکیب این رویکردها می‌تواند در ترویج مد پایدار و افزایش محبوبیت آن تأثیرگذار باشد. همچنین ارتباط مستمر و موثر با جامعه مصرف‌کنندگان محصولات، استفاده از افراد مشهور به عنوان سفیران مد پایدار، تشویق مردم به اقدامات ساده مد پایدار در زندگی روزمره از جمله خرید و فروش لباس دست دوم و همچنین ایجاد انگیزه‌های مالی برای خرید محصولات پایدار در قالب ارائه تخفیف‌ها، بن‌های تخفیف و جوایز مالی به مشتریانی که از مدل‌های پایدار استفاده می‌کنند، می‌تواند تشویق بیشتری برای انتخاب مد پایدار فراهم کند.

ارتباط مستمر و موثر با جامعه مصرف‌کنندگان محصولات، استفاده از افراد مشهور به عنوان سفیران مد پایدار، تشویق مردم به اقدامات ساده مد پایدار در زندگی روزمره از جمله خرید و فروش لباس دست دوم و همچنین ایجاد انگیزه‌های مالی برای خرید محصولات پایدار در قالب ارائه تخفیف‌ها، بن‌های تخفیف و جوایز مالی به مشتریانی که از مدل‌های پایدار استفاده می‌کنند، می‌تواند تشویق بیشتری برای انتخاب مد پایدار فراهم کند.

طبیعت، مدرسه‌ای برای



تمرین فضیلت * ناصر مهدوی
عرفان پژوه و استاد دانشگاه

برای انسان‌های پیشامدرن طبیعت آینه‌ای بود که آدمی از طریق آن درس‌های بزرگی را می‌آموخت و تماشا می‌کرد و برای تجربه یک زندگی آرام و ساده، از پندواندرز آن سود می‌جست. در نگاه حکیمانی همچون افلاطون و سپس ارسطو، طبیعت حقایق نابی را در قلب آدمیان الهام می‌کرد و اساساً هنر چیزی جز تقلید از طبیعت نبود. یک نقاش بزرگ یا یک شاعر توانا، در اثر چشم دوختن به زیبایی‌های طبیعت، می‌توانست خالق بزرگ‌ترین آثار هنری و در قالب آن نیکوترین پیام‌های اخلاقی باشد. به این ترتیب آدمی همواره در کنار طبیعت احساس یگانگی می‌کرد و به‌هنگام بروز مشکلات روحی به دامن آن پناه می‌برد و با شست‌وشوی باطن خود، به بهجت و سرور دست پیدا می‌کرد. حافظ خودمان را بنگرید که می‌گوید:

سحر به بوی گلستان همی‌شدم در باغ که تا چو بلبل بیدل کنم علاج دماغ
نشاط و عیش و جوانی چو گل غنیمت دان که حافظا نبود بر رسول غیر بلاغ

در نگاه حکیمانی همچون افلاطون و سپس ارسطو، طبیعت حقایق نابی را در قلب آدمیان الهام می‌کرد و اساساً هنر چیزی جز تقلید از طبیعت نبود. یک نقاش بزرگ یا یک شاعر توانا، در اثر چشم دوختن به زیبایی‌های طبیعت، می‌توانست خالق بزرگ‌ترین آثار هنری و در قالب آن نیکوترین پیام‌های اخلاقی باشد.

حافظ مانند هر انسان طبیعی و عادی دیگری، گاهی دچار آشوب روحی و درهم‌ریختگی ذهنی می‌شده است. مانند بسیاری از آدمیان که گاهی دچار قبض روحی می‌شوند و با خود می‌گویند: «دل‌م گرفته و یا حال‌م خوب

نیست». جناب حافظ در چنین موقعیتی یکی از راه‌هایی که جهت درمان نابسامانی روحی برمی‌گزیده، رفتن به دل طبیعت و رهایی از شر بدحالی خویش بوده است. گویا تماشای گل‌های رنگارنگ باغ، با همه لطف و لطافتی که با خود داشته است، به جناب حافظ پندی نیز می‌فرستاده و درس بزرگی را الهام می‌کرده است که عمر آدمی بسیار ناچیز و زودگذر است و اگر وقت را غنیمت‌نشماری، شاید درد و حسرت ماندگاری گریبان را بگیرد. همان‌گونه که گل با همه شادابی و حسنی که به همراه دارد، رو به پژمردگی می‌رود و زیبایی‌اش دوام ندارد، عمر آدمی نیز در حال سیر به سوی مرگ است و اگر امروز لحظه‌های زندگی را گرمی نداریم و با شفقت و مهربانی به آن کیفیت و عمق نبخشیم، فردا باید با دست‌های تهی خانه این‌جهانی را ترک کنیم و با غم هم‌ساز گردیم. بنابراین در زمان‌های نه‌چندان دور انسان و طبیعت دست در دست یکدیگر داشتند و مسیر زندگی را با کمک هم طی می‌کردند. به همین جهت چنین آدمیانی کمتر گرفتار درد ملال و خستگی روحی می‌شدند و [کمتر] برای جست‌وجوی معنای زندگی دست‌وپا می‌زدند. این روزها بازار ترویج اندیشه‌های رواقی (فیلسوفان دوران باستان) در کشور ما رواج یافته و کم‌وبیش می‌دانیم که هدف اصلی آموزه این فیلسوفان کاستن از آلام روحی از طریق تسلط هرچه بیشتر بر نفس و امیال درونی است. اما یک طریق مهمی که این حکیمان برای پرورش نفس از آن بهره می‌جویند تأکید بر زندگی طبیعی و الگو گرفتن از طبیعت برای تلطیف و پرورش عواطف انسانی [است]. چنین فیلسوفانی بر این باورند، همان‌گونه که طبیعت زیبا و بی‌آلایش است و سادگی و زلالی خود را به گونه‌های مختلف نشان می‌دهد، همان‌گونه که طبیعت سراسر سخاوت و بخشندگی است، رهایی از رنج و آلام روحی و پای گذاشتن بر جاده شکوفایی و کمال نفس هنگامی مسیر می‌گردد که آدمی نیز با همان الگوی سادگی و سخاوت زندگی خود را سامان بخشد و از اینکه در دام نیازهای غیرضروری و غیرطبیعی اسیر گردد، خود

را رها سازد. در این اندیشه نیز طبیعت، محیط‌زیست و دنیای زیبای پیرامون آدمی معلم دل‌سوزی است که در سینه رازهای بزرگی دارد و حامل پندواندرزهای سازنده بسیاری است.

این روزها بازار ترویج اندیشه‌های رواقی (فیلسوفان دوران باستان) در کشور ما رواج یافته و کم‌وبیش می‌دانیم که هدف اصلی آموزه این فیلسوفان کاستن از آلام روحی از طریق تسلط هرچه بیشتر بر نفس و امیال درونی است. اما یک طریق مهمی که این حکیمان برای پرورش نفس از آن بهره می‌جویند تأکید بر زندگی طبیعی و الگو گرفتن از طبیعت برای تلطیف و پرورش عواطف انسانی است.

در اندیشه عارفان بزرگی همچون مولانا بهره‌جویی از مفاهیم طبیعت همچون آسمان، باران، زمین، دریا نه فقط برای بیان استعاره‌ی غرض شاعر، که بالاتر از آن منبع بزرگ الهامی است که شاعر به معنای واقعی از کاربرد آن مفاهیم پند می‌گیرد و در جهت بالندگی نفس از آن بهره می‌برد. وقتی مولوی می‌گوید:

آسمان شو ابر شو باران ببار
ناودان بارش کند نبود به کار
به معنای واقعی از آسمان بزرگی و عظمت روح را می‌فهمد و آن را نماد تعالی و قدرت جان تلقی می‌کند. از باران لطافت و رحمت را می‌فهمد و از آن به عنوان نماد و الگوی بخشندگی سود می‌جوید و حتی ناودان مصنوعی که همنشین نمایندگان طبیعت شده را نیز وسیله‌ای جهت فهم بهتر از خویشتن به کار می‌برد.

لیک من نشکبیم از غرقاب بحر
مشتری عقل و جان این بحر باد

گرچه صد چون من ندارد تاب بحر
عقل و جان من فدای بحر باد

در ابیات بالا نیز چشم دوختن به دریا و امواج و تلاطم هراس آور آن نوعی نماد و یادآوری از تجربه‌های شورمندان عرفانی است و غرق شدن در دریا همانند غرق شدن در دستان مهربان خدا، سرشار از زندگی و شوریدگی است. در چشم حضرت مولانا زمین معمولاً نماد فروتنی و افتادگی است:

از بهاران کی شود سرسبز سنگ
خاک شو تا گل برویی رنگ‌رنگ

اما بحر و دریا نماد سرمستی و حیرانی است؛ نماد قماربازی و دل سپردن تمام‌عیار است. زمین سفت و محکم است اما دریا به‌گونه‌ای است که اگر از آن غفلت ورزی، هستی‌ات به فنا می‌رود و دستت خالی می‌ماند. لذا نماد مراقبت و خویش‌داری است. در زمین سطح می‌بینیم. این سطح بسیار پرسخاوت است. اما دریا عمق دارد. ظاهرش تاریک است ولی در دل خود روشنایی‌های عظیمی را پنهان کرده است. شاید به همین دلیل است که مولانا مشاهدات عرفانی خود را به دریا تشبیه کرده و می‌گوید:

عقل و جان من فدای بحر باد
مشتی عقل و جان این بحر باد

علاوه بر عارفان بزرگی که طبیعت را طره خداوند می‌دانستند و بر این باور بودند که اگر دل را از تاریکی و کدورت پاک کنید و نفس را از خودپرستی صاف کنید، این طره گشوده می‌شود و بوی دلبر هستی، مست و خرابتان می‌کند، در متون دینی به‌ویژه قرآن، آیین دائو و آیین بودا نیز چشم دوختن به جلوه‌های طبیعت یکی از راه‌های آموختن درس‌های بزرگ زندگی محسوب می‌شود. به‌عنوان مثال در قرآن می‌خوانیم:

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ لآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ»

یعنی همه آسمان‌ها و زمین سرشار از آیه و نشانه است. البته برای کسانی که اولی‌الالباب هستند؛ یعنی خردمندان و هوشمندان به جهان می‌نگرند. صد دریغ که ما در بسیاری از اوقات چنان اسیر گفت‌وگوهای بی‌ثمر ذهنی خود می‌شویم که دیدن و شنیدن زیبایی‌های طبیعت و پندواندازهای آفرینش را به‌راحتی از دست می‌دهیم. به فرموده مولانا:

نه ز جان یک چشمه جوشان می‌شود
نه بدن از سبز پوشان می‌شود

حرکت ابرها در آسمان درس مهمی است برای آدمی که زندگی سراسر تغییر و بی‌دوامی است. چیزی در این جهان پایدار نمی‌ماند و جز قلب و روان خویش همراهی نخواهی داشت. چرا این همه حرص و طمع برای جاذبه‌هایی که فروغ اندکی دارند و به سرعت خاموش می‌شوند؟ عمر گران‌بهایی که بی‌ثمر هر شب و روز از دست می‌رود و هرگز تکرار نمی‌شود، وقتی همه چیز از دست می‌رود و رنگ زوال و تغییر به خود می‌گیرد، دل باختن به اشیا و پدیده‌های مادی و پایمال کردن تمام عمر و شخصیت به پای آن‌ها چه توجیهی می‌تواند داشته باشد؟ پرسش‌هایی از این دست می‌تواند زندگی آدمی را دگرگون سازد و چه بسا مسیر آن را در جهتی کاملاً سازنده و مفید به پیش ببرد اگر نفوذ چنین پرسش‌هایی در اندیشه از راه‌های گوناگون صورت پذیرد. یک مسیر تأثیرگذار آن می‌تواند مراجعه به مدرسه طبیعت باشد؛ جایی که وزیدن باد، رفت‌وآمد ابرها در آسمان و پیر و جوان شدن درختان صحرا هشدار می‌دهند که این جهان، جهان تغییر و دگرگونی است و غم و شادی‌های آن دوام چندانی ندارد.



برخی از فرزندگان غوغای رودخانه‌ها را با آرامش دریاها مقایسه کرده‌اند و یادآور شده‌اند که چنین مقایسه‌ای حامل اندرز بزرگی است که اگر قدری تأمل کنیم و به فکر فرورویم می‌توانیم به آن دست یابیم. گفته‌اند

رودخانه‌ها بسیار پرسروصدا و پرهیاهو هستند، زیرا از عمق زیادی برخوردار نیستند؛ درحالی‌که دریاها خاموش‌اند و باوقار، زیرا هرآنچه از عمق بیشتری برخوردار باشد، نیازی برای به راه انداختن غوغا و هیاهو ندارد. به عبارت دیگر، هیاهوی رودخانه و خاموشی دریا پیامی است برای انسان‌ها که اگر در اندیشه تهنید دل و کسب معرفت روزگار خود را سپری نکنند، اگر فاتح جهان شوند و نتوانند بر افکار غلط و احوال ناخوش خود غلبه کنند، ناچارند با هیاهو و غوغا زندگی کنند و به این ترتیب هستی تهی خود را پنهان سازند. درست مانند ریاکاران که مجبورند با وانمود کردن شخصیتی کاذب درد ناچیزی خویشان را پنهان کرده و نقش انسان‌های بزرگ را آن‌هم برای فریب دیگران ایفا نمایند. درحالی‌که جان‌های پرورش‌یافته و قلب‌های اصیل با ریشه، بی‌نیاز از جنجال و هیاهو به آرامی روی زمین گام برمی‌دارند و با متانت و آسایش جریان زندگی را پیش می‌برند. در حقیقت این فاتحان درون هستند که دریا صفت می‌شوند و با صلابت و استواری به زندگی آری می‌گویند.

برخی از فرزندگان غوغای رودخانه‌ها را با آرامش دریاها مقایسه کرده‌اند و یادآور شده‌اند که چنین مقایسه‌ای حامل اندرز بزرگی است که اگر قدری تأمل کنیم و به فکر فرورویم می‌توانیم به آن دست یابیم. گفته‌اند رودخانه‌ها بسیار پرسروصدا و پرهیاهو هستند، زیرا از عمق زیادی برخوردار نیستند؛ درحالی‌که دریاها خاموش‌اند و باوقار، زیرا هرآنچه از عمق بیشتری برخوردار باشد، نیازی برای به راه انداختن غوغا و هیاهو ندارد.

به همین رودخانه دوباره نظر کنید. به گفته برخی فرزندان، تماشای جریان آب درس مهمی در سینه دارد که آدمی را تحت تأثیر سازنده خود قرار می‌دهد. آب در دل رودخانه با شوق تمام می‌غلند و با شور بسیاری به

پیش می‌رود. برای او مهم‌ترین هدف شاید رسیدن به دریا باشد. اما در مسیر خود موانع فراوانی را تجربه می‌کند از جمله قرار گرفتن سنگ‌های بزرگ در سر راه پیشتازی رودخانه. آب بدون آنکه به حاشیه رود و از هدف خود دور شده و دل به جدال‌های بی‌مورد سپارد، از کنار سنگ‌ها به راحتی عبور می‌کند و انرژی و توان خود را برای رسیدن به اهداف اصلی‌اش صرف می‌کند. توجه به این پدیده ساده و در عین حال پیام‌آور طبیعی هشدار مهمی است برای همه انسان‌ها که اگر قرار است به اهداف بزرگی دست یابند و مسیر سخت شکوفایی شخصیت را طی کنند باید از حاشیه‌های بی‌موردی که حواس آدمی را پرت می‌کنند و عمر و انرژی او را هدر می‌دهند اجتناب کنند و به جای ایجاد درگیری‌های کاذب و مشوش کردن ذهن و روان، به راه خود ادامه داده و اندک‌اندک چراغ روشن مقصد را تماشا کنند. به فرموده حضرت حافظ، جهان‌گذران پر از اشارت‌های مهم است که اگر چشم بدان بگشاییم، همچون معلمی دردمند و دل‌سوز با کرامت تمام درس‌های بزرگی می‌دهد و در تقویت انگیزه‌های اخلاقی مؤثر می‌افتد.

طوفان‌ها که از راه می‌رسند، درختان تنومند را می‌شکنند و غرور سربه‌آسمان‌رفته آن‌ها را تسلیم عظمت خود می‌کنند. اما درختچه‌های کوچک با وزش سهمگین‌ترین بادهای همچنان دوام می‌آورند و بر پای خود می‌ایستند. این رویداد بزرگ طبیعی، این حادثه معنادار و طبیعی، به همه آدمیان یادآوری می‌کند که آدمیان مغرور و سرکش، انسان‌های متکبری که از روی توهم خود را برترین انسان‌ها و دیگران را خوار و کوچک می‌شمارند، با از راه رسیدن تندبادهای زندگی و آزمون‌های بزرگ به راحتی می‌شکنند و فنا می‌شوند. کافی است برخی از داشته‌های آن‌ها که به واسطه آن‌ها احساس بزرگی و سروری می‌کنند از آن‌ها ستانده شود؛ مثلاً موقعیت شغلی، قدرت سیاسی قبلی، اندوخته‌های مالی بسیارشان، به‌دلایلی مورد چالش قرار گیرد و یا بیماری و پیری از راه برسد. به یک‌باره همه آن جاه و جلال پوشالی فرومی‌ریزد و زندگی درظاهر

باشکوهشان ناگهان به تلی از خاکستر بدل می‌شود. روزهای پایانی زندگی سرهنگ قذافی، سرهنگ حسنی مبارک و سرهنگ صدام حسین از این جنس بود.

باغبانان ز خزان بی‌خبرت می‌بینم
 آه از آن روز که بادت گل رعنا ببرد

اما انسان‌های فروتن، دل‌های گرمی بی‌ادعا و همه‌ی آن‌هایی که به حقوق آدمیان احترام می‌گذارند و خود را عضوی در میان جامعه بزرگ انسانی می‌دانند، چون به روح تحسین‌برانگیز خود تکیه کرده‌اند و در پیکار زندگی فاتح نفس خود بوده‌اند، به‌هنگام از راه رسیدن چالش‌های بزرگ دوام می‌آورند و از نفس قابل احترام خویش برای عبور از جاده‌های ناهموار زندگی یاری می‌جویند. به همین سبب اگر یادی از اربابان و سروران سرکش در ذهن‌ها باقی مانده، فقط برای لعن و نفرین یا عبرتی برای افراد غافل بوده؛ درحالی‌که آدمیان فروتن، برای تحسین و گرامیداشت چنان در ذهن‌ها و قلب‌ها حضور دارند که سخت بتوان تفکیک کرد که آیا آن‌ها زنده‌اند و همچنان روی زمین نفس می‌کشند و یا مرده‌اند و جهان ما را ترک کرده‌اند.

در این تصویر زیبا نیز پندی ارجمند پنهان شده که فروتنی و افتادگی راهی است برای دستیابی به فرزاندگی و جاودانگی. علاوه‌بر نمونه‌های یادشده، آمدن روز و فراشدن شب، از راه رسیدن بهار و تاختن زمستان و بلندی و کوتاهی روزها گویا حاوی این اندیشه مهم است که زندگی این‌جهانی، یک زندگی آمیخته و درهم‌تنیده است. یعنی نباید تصور کرد که شرایط زندگی با آهنگ یکنواخت و یک‌جهت پیش رود. در این زندگی شادی و غم در هم پیچیده شده‌اند، سلامتی و بیماری در کنار یکدیگر قرار دارند، پیروزی‌ها ممکن است با شکست‌های بزرگ همراه شوند و حیات و تولد با مرگ گره خورده باشد. معنای این سخن چیست؟ ما آدمیان گاهی رنج توقعات بیهوده خود را به جان می‌کشیم. بی‌مورد انتظار داریم که رویدادهای جهان همیشه مطابق با انتظارات ما پیش بروند و جهان چنان باشد که ما می‌خواهیم. اما واقعیت تابع خواست‌ها و خواهش‌های ما پیش نمی‌رود و جهان نسبت به آرزوهای ما روی کژ خود را نشان می‌دهد. به‌دلیل چنین نگاه خامی به جریان آفرینش، هنگامی که برخلاف انتظار ما رویدادی رخ

می‌دهد، وجودمان را آشوب فرامی‌گیرد و مدت‌ها رنج می‌کشیم. در مقابل چنین تصویری از جریان زندگی، برخی برعکس نگاهی منفی به رویدادهای عالم دارند و همیشه لاف ناامیدی و یأس می‌زنند. اما انسان‌هایی که از طبیعت درس‌های بزرگ می‌آموزند و با اشارت‌های آن زندگی می‌کنند، خوب می‌فهمند که نه می‌توان در این جهان خام و خوش‌بینانه زندگی کرد و نه مایوس و ناامیدانه. واقعی‌ترین مدل زندگی، مدل واقع‌بینانه است. به این معنا که آدمی توقع خود را از زندگی به‌درستی تنظیم می‌کند و باور می‌کند که سفیدی و سیاهی این جهان همراه هم هستند. یعنی اگر سلامتی هست، ممکن است روزی بیماری نیز از راه برسد. در این صورت با از راه رسیدن بیماری، شخص در هم نمی‌ریزد، دچار آشوب نمی‌شود و چون از قبل توقع آن را داشته، با شکیبایی و صبر از این معبر عبور می‌کند؛ زیرا می‌داند که در کنار بیماری، سلامتی در انتظار او نشسته است.

بی‌مورد انتظار داریم که رویدادهای جهان همیشه مطابق با انتظارات ما پیش بروند و جهان چنان باشد که ما می‌خواهیم. اما واقعیت تابع خواست‌ها و خواهش‌های ما پیش نمی‌رود و جهان نسبت به آرزوهای ما روی کژ خود را نشان می‌دهد. به‌دلیل چنین نگاه خامی به جریان آفرینش، هنگامی که برخلاف انتظار ما رویدادی رخ می‌دهد، وجودمان را آشوب فرامی‌گیرد و مدت‌ها رنج می‌کشیم.

همچنین به‌هنگام فرا رسیدن دشواری و مشکلات بزرگ، جان‌های نیرومند از سختی راه نمی‌هراسند. از زهر و تلخی مشکلات نمی‌گریزند؛ زیرا می‌دانند در پس همه این راه‌های ناهموار، جاده‌های روشن ایستاده که مقصد را برای ما نشان می‌دهند؛ آن هم مقصدی که به پیروزی ختم می‌شود. آری طبیعت مدرسه بزرگی است که با اشارت‌های خود پنندهای بسیار را عرضه می‌دارد اما هزار افسوس که چشم انسان مدرن چنین نمی‌بیند و با محیط‌زیست و طبیعت فقط دشمنانه رفتار می‌کند و هر روز در اندیشه نابودی بیشتر آن است.





کلام بوم‌شناسی؛ تاریخچه،

کلیات و مباحث

• احسان ابراهیمی
پژوهشگر فلسفه

تاریخچه

کلام بوم‌شناسی (Ecotheology) در کاروبار بازشناسی پیوند و نسبت میان باورهای دینی و نگرانی‌های محیط‌زیستی است. هم در سنت مسیحی و هم در سنت اسلامی، شاهد دیدگاه‌های کلان و در عین حال مسئولیت‌های اخلاقی و دینی درباره محیط‌زیست هستیم. این شاخه از الهیات، در ۱۹۶۰ میلادی بود که نخستین بار توسط کشیش کاتولیک آمریکایی با نام تاماس بری (Thomas Berry) پا به عرصه‌ی دانشگاه‌ها و مراکز مطالعات مسیحیت گذاشت. سپس تر کسی چون لین وایت (Lynn White) مقاله‌ای مهم با عنوان «ریشه‌های تاریخی بحران‌های محیط‌زیستی‌مان» (The Historical Roots of Our Ecological Crisis) در سال ۱۹۶۷ منتشر کرد و با نقد تفوق کلامی و دینی انسان بر جهان، بر ضرورت بازخوانی متن مقدس برای به دست دادن خوانشی متناسب‌تر با حفظ محیط‌زیست انگشت تأکید نهاد. بعدها در سال‌های دهه ۷۰ و ۸۰ میلادی کلیسای کاتولیک آمریکای لاتین بود که کوشید این ادبیات را غنای بیشتری دهد و بحث عدالت محیط‌زیستی را با متن مقدس پیوند دهد. مسیر این رشته دانشگاهی، در دستان فمینیست‌های محیط‌زیستی نیز چرخشی عظیم از سر گذراند و این جمعیت، بین سرکوب زنان و محیط‌زیست، قائل به تلائم و هم‌دستی بودند.

در جهان اسلام، گروهی با عنوان «بنیاد اسلامی کلام و علم محیط‌زیست» (IFEES) با حضور دکتر سیدحسین نصر در سال ۱۹۸۵ در انگلستان تأسیس شد. کار ویژه این تجمع نخبگان الهیات و علم محیط‌زیست، پرداختن و به رسمیت شناختن بحران‌های محیط‌زیستی از موضع و منظری اسلامی بود.

مفاهیم کلان

۱. در اسلام مفهوم «خلیفه‌اللهی» بار معنایی مهمی دارد. اینکه خداوند انسان را خلیفه خود در زمین منصوب کرده است، این انتصاب ناظر به مراقبت از زمین و حفظ تعادل امور در طبیعت نیز هست. این تأکید، در مفهوم و دستور «میزان» بازنمایی شده که در تمام جنبه‌های زیست انسانی جاری و ساری است. در این فضا، مسلمانان بایستی منابع طبیعی را به‌نحوی مسئولانه مصرف کنند، از زیاده‌روی پرهیز کنند، با حیوانات و گیاهان با مهربانی و کرامت برخورد کنند.

در اسلام مفهوم «خلیفه‌اللهی» بار معنایی مهمی دارد. اینکه خداوند انسان را خلیفه خود در زمین منصوب کرده است، این انتصاب ناظر به مراقبت از زمین و حفظ تعادل امور در طبیعت نیز هست. این تأکید، در مفهوم و دستور «میزان» بازنمایی شده که در تمام جنبه‌های زیست انسانی جاری و ساری است.

در مسیحیت نیز با چنین رویکردی روبه‌رو هستیم. مفهوم خلیفه‌اللهی (Stewardship) در مسیحیت پررنگ است و در سفر پیدایش (Book of Gnesis) مسیحیان باور دارند که خداوند انسان را با اعتماد و اطمینانی که بدان داشت، بر آفرینش مسلط گردانید. این تسلط، دل‌بخواهی و بی‌قاعدگی نیست و اساساً در جهت نگاهداری و شبانی از طبیعت و زمین است. مسیحیان این واقعیت را ناظر به وظیفه انسان مسیحی در مواجهه عاقلانه و مسئولانه با زمین و طبیعت تفسیر می‌کنند. همچنین وظیفه‌ای که مسیحیان نسبت به نسل فعلی و آینده بشر درباره حفاظت از میراث طبیعی دارند حائز اهمیت است. حتی بعضی از فرق مسیحی، حفاظت از محیط‌زیست را هسته اصلی ایمان مسیحی می‌دانند.

در هر دو دین ابراهیمی شاهدیم که بر اهمیت و اصل «به هم پیوستگی» آفریده‌ها و محیط‌زیست انگشت تأکید نهاده شده است و بر حس مسئولیت میان باورمندان به آیین، در مشارکت فعال درباره حفاظت از منابع طبیعی زمین و بهروزی تمام مخلوقات تأکیدات فراوان وجود دارد.

در واقع جدا از جنبه‌های اختلافی میان ادیان و فرق مختلف در تفسیر این آیات و روایات، کلام بوم‌شناسی می‌کوشد چارچوبی نظری و درون‌دینی به دست دهد تا براساس آن مسئولیت اخلاقی دین‌داران را درباره محیط‌زیست و میراث طبیعی در اختیارشان مبتنی بر آموزه‌های متن مقدس، به بالندگی برساند.

۲. یکی از اصلی‌ترین آموزه‌هایی که می‌توان مبتنی بر آن درکی همدلانه از نسبت فرد دین‌دار با طبیعت به دست داد، آموزه «نظام احسن» و «خدای قادر مطلق و خیر اعلی» است.

به قول متکلمین مسلمان «لَيْسَ لِلْإِمْكَانِ، أَبَدَعُ مِمَّا كَانِ» (غزالی)

«در عالم و آدم آفریدن به زین نتوان قلم کشیدن»

(نظامی گنجوی)

نکته کلان نهفته در این آموزه عبارت است از این مهم که انسان با خلقتی تمام‌وکمال توسط خدایی قادر و دانای کل روبه‌روست و این خلقت بی‌نقص و نقص، مقدس و شایسته حفاظت و کرامت است. اینکه جمله مخلوقات نیز در خلقت برابرند، اصل مروت و محبت میان تمام موجودات را تحکیم می‌کند. در سنت مسیحی، فیلسوف شهیر لایب نیتس نیز با اصل «بهترین جهان ممکن» (le Meilleur des mondes possibles) در رساله مهم «رساله عدل الهی؛ درباره خیر خدا، آزادی انسان و منشأ شر» یا همانی که به «Théodicée» مشهور شده است استدلالی می‌کند که صورت منطقی آن به شرح زیر است:

صغرای اول: خدا در ذهنش ایده و تصور جهان‌های بی‌نهایت متعددی دارد.

صغرای دوم: تنها یکی از این جهان‌ها می‌تواند وجود یابد.

کبرای اول: انتخاب‌های خداوند متصل به «اصل جهت کافی» است. یعنی خدا در انتخاب این

یا آن، دلایلی ترجیحی دارد.

کبرای دوم: خدا، خیر مطلق است.

نتیجه: دنیایی که خدا آن را برای ایجاب و ایجادش برگزیده و ترجیح

داده است، بهترین امکان در بین دیگر جهان‌های ممکن و محتمل بوده است.

خوب وقتی جهان موجود، بهترین جهان ممکن است، هیچ دلیلی برای تخریب و انهدام آن

نداریم و باید از این «بهترین جهان ممکن» در همه سطوح، عرصه‌ها و ابعاد حفاظت کنیم.

۳. در بُعدی دیگر، آموزه فلسفی مهم «وحدت وجود» نیز در تغییر درک و تلقی ما از نسبت

و پیوند انسان با دیگر موجودات نقش کلیدی دارد. کشیدن سرمه بر چشم یکتابین و یکی‌بین و

رها شدن از دوئیت‌ها و ثنویت‌ها و این آموزه مهم که همه در «وجود» برابریم و تنها تفاوت در

شدت و ضعف حد و ظرفیت وجودی ماست، خواه انسان باشد، خواه حیوان و خواه جماد، درک

اخلاقی مستحکمی را در نوع مواجهه با دیگر موجودات ایجاد و ایجاب می‌کند.

اصل شفقت و مروت با حیوانات و طبیعت ودیعه‌داده‌شده به خلیفه خدا بر روی زمین، احترام

به حقوق حیوانات و کل طبیعت را در درون خود مستتر دارد. به دیگر سخن، احترام به حقوق

حیوانات و حق بی‌آسیب ماندن طبیعت، در واقع نوعی شکرگزاری و ابراز تشکر انسان است به

خداوند به دلیل هبه طبیعت و مقام خلیفه‌اللهی بدو.

اصل شفقت و مروت با حیوانات و طبیعت ودیعه‌داده‌شده به خلیفه خدا

بر روی زمین، احترام به حقوق حیوانات و کل طبیعت را در درون خود

مستتر دارد. به دیگر سخن، احترام به حقوق حیوانات و حق بی‌آسیب

ماندن طبیعت، در واقع نوعی شکرگزاری و ابراز تشکر انسان است به

خداوند به دلیل هبه طبیعت و مقام خلیفه‌اللهی بدو.

در واقع، با احترام به حقوق حیوانات و طبیعت، انسان به‌مثابه خلیفه خدا بر روی زمین و نگاهبان آفرینش، وظیفه اخلاقی خود را به جا می‌آورد. این ادای وظیفه اخلاقی نشان می‌دهد که انسان و غیرانسان جملگی مخلوق یک خالقاند و جزوی از «یک» نظام کیهانی هستند و همه وظایفی مشخص در حفظ توازن و هماهنگی جهان طبیعی دارند.

۴. یکی دیگر از آموزه‌های دینی در اسلام که در مضامین خود، کرامت محیط‌زیست را مستتر و پنهان دارد، آیاتی است که بر تسبیح خداوند توسط تمام موجودات و آنچه در زمین و آسمان است اشاره می‌کنند:

آیه ۴۱ سوره نور:

«الْم تَرَأَنَ اللّٰهَ یُسَبِّحُ لَهُ مِنْ فِی السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّیْرِ صَافَاتٍ کُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِیحَهُ وَاللّٰهُ عَلِیْمٌ بِمَا یَفْعَلُونَ» «آیا ندیدی که هرآنچه در آسمان‌ها و زمین است، و پرندگان با بال‌های گشوده به ستایش و تسبیح خدا می‌پردازند؟ همه آن‌ها نمی‌دانند که خدا به نماز و تسبیح آنها آگاه است؟ و خداوند بسیار خوب از کارهای آن‌ها مطلع است.»

مضمون این آیه (که در آیات متعددی تکرار شده است) بیان می‌کند که همه موجودات در آسمان و زمین، از جمله پرندگان، با وجود نداشتن صفات بشری، به ستایش خداوند مشغول‌اند. سعدی شیرازی در گلستان (باب دوم) همین مضمون مخملین و عاقبت‌سوز را به زیبایی تصویرگری کرده است:

عقل و صبرم ببرد و طاقت و هوش
مگر آواز من رسید به گوش
بانگ مرغی چنین کند مدهوش
مرغ تسبیح‌گوی و من خاموش

دوش مرغی به صبح می‌نالید
یکی از دوستان مخلص را
گفت باور نداشتم که تو را
گفتم این شرط آدمیت نیست

در جای دیگری جناب سعدی چنین می‌گوید:

هر بلبلی که زمزمه بر شاخسار کرد!

تسبیح‌گوی او نه بنی‌آدم‌اند و بس

آیه معروف دیگری (حشر، ۲۱) اشاره به خشیت تمام موجودات عالم نسبت به پرودگار دارد:

«لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ.»

شان ستایشگری و نیایشگری همه موجودات نسبت به آفریدگار هستی، شأنی حائز اهمیت است و شایسته پاسداشت. کشتار حیوانات برای شکار، تفریح و تغذیه یا نابودی درختان، جنگل‌ها و زیستگاه‌های حیوانات دیگر برای توسعه شهرها، جاده‌ها و کارخانه‌ها... جملگی تزییع حق حیات پرستندگان باری است و خلاف اصل مروت و شفقت خلیفه‌الله بر روی زمین.



کلام بوم‌شناسی و فرااخلاق

نقدی بر خوانش خداناباوران از بعضی آموزه‌های دینی

در فرااخلاق (MetaEthics) از سه مبنای وجودشناسیک، معرفت‌شناسیک و معناشناسیکی سراغ می‌گیرند که مبتنی بر آن‌ها، گزاره‌های اخلاقی، ارزش و اخلاق هنجاری صورت‌بندی می‌شوند. در فضا و ذیل اخلاق دینی، جایی که کلام و فرااخلاق در تلاقی با هم قرار می‌گیرند، کار ویژه کلام بوم‌شناسی عبارت است از تبیین مبانی‌ای که مبتنی بر آن‌ها، اخلاق دینی نسبت به محیط‌زیست و طبیعت در مکاتب اخلاقی ریزش می‌کند. چه تلقی و برداشتی از متن مقدس، آموزه خلق از عدم، مفهوم خلیفه‌اللهی درباره انسان، زندگی پس از مرگ و... باید به دست داد که مبتنی بر آن، اخلاق محیط‌زیست (یعنی رفتار و کنش اخلاقی ممدوحانه) شکل یابد. به‌عنوان مثال در میان فیلسوفان خداناباور این برداشت در اکثریت است که آیاتی مانند:

«وَسَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِّنْهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»

(جاثیه، ۱۳)

مشوق دین‌داران در تخریب محیط‌زیست بوده است. اما این برداشت کلان در فرااخلاق و کلام بوم‌شناسی، می‌تواند برداشت‌های بدیل و رقیبی نیز داشته باشد که منجر به نتایج عملی و کارکردی دیگری شود. یکی از بهترین برداشت‌های بدیل، در جهت تقویت اخلاق دینی محیط‌زیست‌گرا، اشاره به ماهیت و سرشت «شناخت‌محور» این آیات است. به دیگر سخن، چنان‌که در ادامه آیه آمده است، این آیات (یعنی کل آفرینش) موضوع حیرت، عبرت و تعقل اهل عقل است و نه لزوماً تسخیر به قصد تخریب و انهدام آن. همان‌طور که در متن مقدس، انسان مالک بدن خود دانسته شده است، این تملک از جنس تملک انسان بر اشیا و مملوکات دیگر نیست. انسانی که مالک یک حیوان زنده است، نمی‌تواند با آن حیوان همان شکلی برخورد کند و رفتار کند که با خودروی شخصی خود رفتار می‌کند. به دیگر سخن، همان‌طور که معنای عام مالکیت، در مورد امور و موضوعات مختلف، تخصیص‌بردار و متفاوت است، معنای تسخیر و تسلط نیز درباره امور و موضوعات مختلف، تفاوت می‌کند. تسخیر انسان بر طبیعت بیرونی، از

جنس برتری عقلی و فهم سازوکارهای طبیعت و جهان آفرینش است و نه از جنس تسخیر و تسلط دل‌بخواهی و غیراخلاقی با هدف انهدام و اختلال در آن. به این معنا، با تغییر معنای «تسخیر و تسلط» می‌توان اخلاق هنجاری دیگری از متن مقدس نسبت به محیط‌زیست به دست داد. کاری که اساسی‌ترین وظیفه و دستور کار کلام بوم‌شناسی است.

تسخیر انسان بر طبیعت بیرونی، از جنس برتری عقلی و فهم سازوکارهای طبیعت و جهان آفرینش است و نه از جنس تسخیر و تسلط دل‌بخواهی و غیراخلاقی با هدف انهدام و اختلال در آن. به این معنا، با تغییر معنای «تسخیر و تسلط» می‌توان اخلاق هنجاری دیگری از متن مقدس نسبت به محیط‌زیست به دست داد.

سرمایه‌داری و انهدام محیط‌زیست

طرفه اینکه انهدام تاریخی و عملی طبیعت بیرونی، از زمانی شروع شد که کسانی چونان دکارت و فرانسویس بیکن با تأکید بر فردیت و ذهنیت انسانی، در تفاوت با آنچه اسپینوزا درباره طبیعت می‌گفت یعنی «خدا/طبیعت» (Pantheistic Perspective of God) مناسبات مقدس‌گون انسان و طبیعت را دچار اختلال کردند. ایان باربور از این چرخش گفتمانی در فلسفه غرب از تغییر «ارگانیسیم» به «مکانیسیم» یاد می‌کند (کتاب علم و دین). به دیگر سخن، در گفتمان فلسفی تا دوران اسپینوزا در غرب، طبیعت، امتداد خداست و از این رو مقدس و یک سازوکار زنده و دارای حیات. اما دکارت و فرانسویس بیکن با نگاه به طبیعت به‌مثابه یک دستگاه و ماشین با مکانیسیم خاص، انسان را در دخل و تصرف در آن مختار دانستند. از این چرخش معنایی است که ساختن طبیعت بدیل توسط فناوری (این تعبیر را شخصاً از عبدالکریم سروش

شنیدم) در دستور کار بشر قرار می‌گیرد و ماحصل این برساختن طبیعت بدیل توسط فناوری می‌شود وضع دهشتناک کنونی محیط‌زیست در جهان. از این رو اتهام خداناباوران به ادیان در تشویق بشر به تخریب محیط‌زیست نه مابازای نظری دارد و نه تاریخی.

(پیش‌تر در مطلبی با عنوان «نتولیب‌الیسم و عدالت اجتماعی» در ویژه‌نامه عدالت اجتماعی کوچه، به سطوح مختلف بحث عدالت محیط‌زیستی در جهان سرمایه‌داری اشاراتی داشته‌ام.) در هم‌تنیدگی فرااخلاق و کلام در این موضوع، یکی از عرصه‌های مهم برای پژوهش‌های بیشتر و عمیق‌تر در جهت پرتو افکندن بر زوایای مختلف بوم‌شناسی کلامی و اخلاقی است. به دیگر سخن، توقف در کلام بوم‌شناسی بدون حرکت به سمت ارائه اخلاقی هنجاری مبتنی بر آن، در جهت آشتی بیشتر بین دین‌داران و محیط‌زیست، لزوماً به نتایج مطلوب منجر نخواهد شد.

نتیجه‌گیری

باری، آنچه در این مطلب فشرده اشاره شد، جدا از اشاراتی کوتاه به تاریخچه ادبیات «کلام بوم‌شناسی» مرور ایده‌های کلان و عرصه‌های اساسی و اصولی است که در کلام بوم‌شناسی به آن‌ها پرداخته می‌شود تا مبتنی بر آن‌ها، اخلاق دینی محیط‌زیست‌گرا ظهور و بروز معناداری یابد. در این مسیر برساختن مفاهیم کلان و اولی، در کنار تبیین سازوکارهای اخلاق هنجاری، در بستر نقد نظریات بدیل و مخالف از جمله کاپیتال‌الیسم پرخاشگر و خداناباوری تهاجمی، با عنایت به بازخوانی انتقادی و هرمنوتیکی سنت دینی می‌تواند چارچوب کلان کلام و اخلاق بوم‌شناسی را در جهان اسلام با رویکردهای نوین بازسازی کند.

قهقرای اقلیمی و چالش مهاجرت‌های اقلیمی

• گیتی خزاعی - پژوهشگر جامعه‌شناسی تغییر اقلیم



مساله‌ی محیط‌زیست مهم‌ترین چالش ایران امروز است. گرچه بحث‌های فراوانی پیرامون مساله‌ی محیط‌زیست انجام شده و بسیاری از اهمیت توجه به آن آگاهند، اما به نظر می‌رسد که اهمیت مساله‌ی محیط‌زیست چه برای عموم مردم و چه برای کارشناسان و متخصصان، به عنوان یک مساله‌ی جدی اجتماعی برساخته نشده است. نگاه تقلیل‌گرایانه به محیط‌زیست همچنان از برساخت آن به عنوان یک مساله‌ی اجتماعی ممانعت کرده است و در عین حال مانع از فهم دقیق و عمیق چشم‌انداز ویرانگری شده است که پیش روی فلات ایران قرار دارد. مساله‌ی محیط‌زیست در نگاه بسیاری از کارشناسان و حتی تحلیلگران محیط‌زیستی و دغدغه‌مندان و دل‌مشغولان محیط‌زیست همچنان در حد مساله‌ی محدود به حفاظت، باقی مانده و پیامدهای ناشی از قهقرای اقلیمی که چشم‌انداز اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و حتی سیاسی را در فلات ایران به کلی دگرگون خواهد کرد، همچنان به عنوان یک مساله‌ی جدی محیط‌زیستی و یک مساله‌ی اجتماعی برساخته نشده است.

نگاه تقلیل‌گرایانه به محیط‌زیست همچنان از برساخت آن به عنوان یک مساله‌ی اجتماعی ممانعت کرده است و در عین حال مانع از فهم دقیق و عمیق چشم‌انداز ویرانگری شده است که پیش روی فلات ایران قرار دارد.

واقعیت این است که مساله‌ی حفاظت از زیست‌بوم، که بخش مهمی از دغدغه و کنش‌های دل‌مشغولان محیط‌زیست را به خود اختصاص داده است، نه فقط تنها مساله‌ی محیط‌زیست ایران نیست، بلکه مهم‌ترین مساله‌ی آن هم نیست؛ بلکه فلات ایران با چالش جدی اقلیمی و

سرزمینی مواجه است که بیش از آن که گونه‌های حیات را مورد تهدید قرار دهد یا چشم‌انداز پیش روی ایران را محقر و ضعیف سازد، از یکسو تمامیت سرزمین و بقا را در فلات ایران تهدید می‌کند و از سوی دیگر عرصه‌های اجتماعی، فرهنگی، سیاسی را مورد تهدید قرار می‌دهد.

ظرفیت زیستی و زیستگاهی سرزمین ایران روز به روز واپس‌تر می‌رود و مساله‌ی محیط‌زیست در ایران جدی‌تر از آن است که به کاهش مصرف ظروف یکبار مصرف و پلاستیک محدود بماند؛ گرچه توجه به آن هم بسیار بااهمیت است. تمامی دل‌مشغولان محیط‌زیست باید متوجه این باشند که این ظرفیت زیستگاهی و زیست‌بوم فلات ایران است که در معرض خطر است و تمرکز بر مقوله‌های حفاظتی گرچه بسیار مهم‌اند و مانع از تداوم واپس‌نشینی مزمن زیست‌بوم در ایران می‌شوند، اما گاه مانع از بر ساخت مساله‌ی محیط زیستی می‌شوند.

تمامی دل‌مشغولان محیط‌زیست باید متوجه این باشند که این ظرفیت زیستگاهی و زیست‌بوم فلات ایران است که در معرض خطر است و تمرکز بر مقوله‌های حفاظتی گرچه بسیار مهم‌اند و مانع از تداوم واپس‌نشینی مزمن زیست‌بوم در ایران می‌شوند، اما گاه مانع از بر ساخت مساله‌ی محیط زیستی می‌شوند.

دامنه‌ی مساله‌ی محیط‌زیستی گسترده است و گرچه حفاظت هم بخشی از آن است اما چالش‌ها و مشکلاتی که از قهقرای زیست‌بوم نصیب ساکنان آن می‌شوند بسیار پرشمارتر از آن هستند که بتوان آنها را به اقدامات برای حفاظت فروکاست. اهمیت توجه به پیامدها و پی‌آمدهای این قهقرای اقلیمی به جای تمرکز بر مساله‌ی حفاظت، از این وجه بسیار اهمیت دارد، که به دلیل واپس‌روی مستمر طبیعت، و آب در فلات ایران، فلات

ایران در حال ورود به مرحله‌ای بی‌بازگشت است، که در کنار ضرورت و اهمیت تیمار و پرستاری از طبیعت مدام واپس‌رونده و تلاش برای حداقل‌سازی این واپس‌روی، لازم است جامعه‌ای ایرانی در سطح حاکمیتی،

نخبگانی و عامه‌ی مردم، خود را برای به حداقل رساندن این پیامدها آماده سازد و با ارتقای تاب‌آوری جوامع محلی و نیز سیاست‌های حکمرانی با شرایط جدید انطباق یابد.

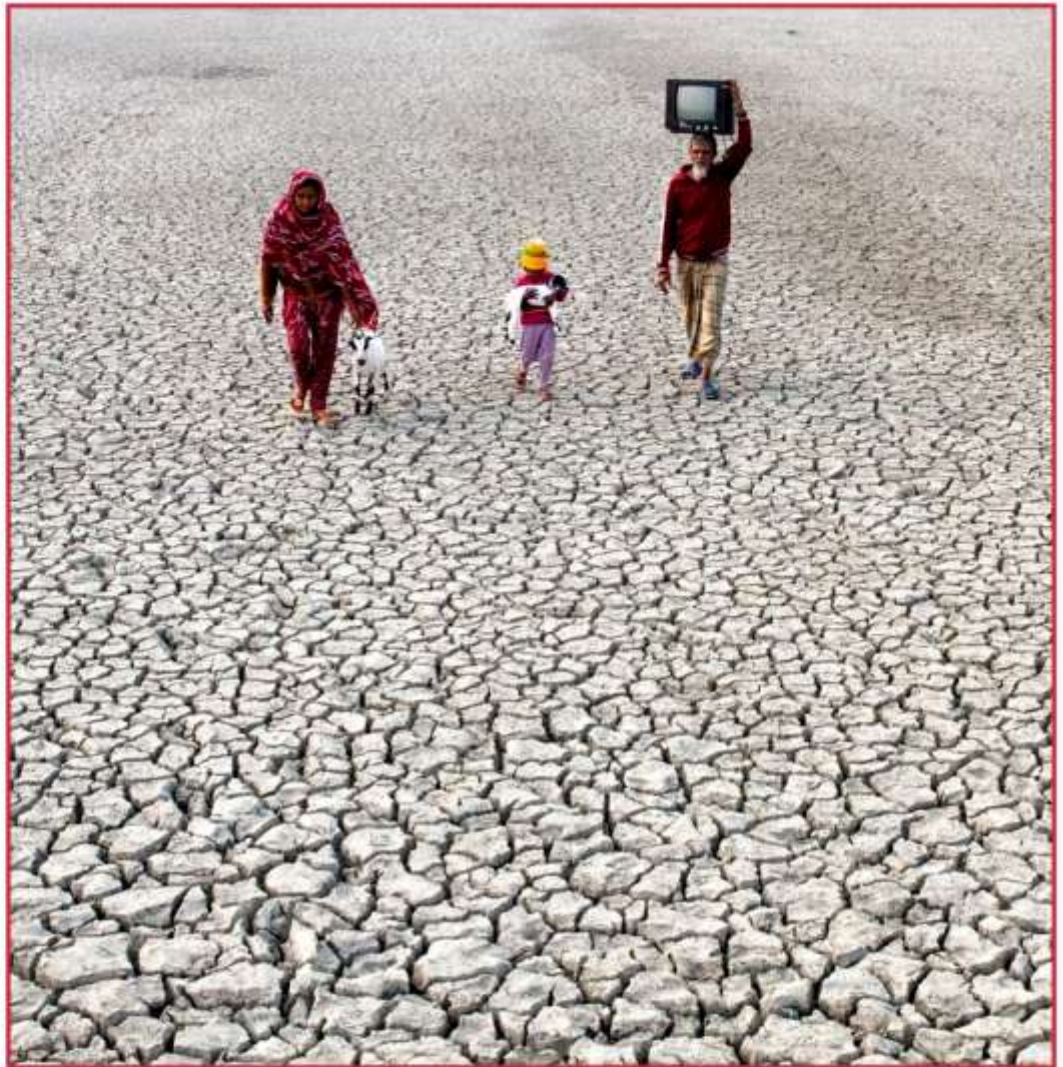
مهاجرت یکی از مهم‌ترین پیامدهایی است که در بساخت مساله‌ی محیط‌زیستی باید مورد توجه قرار گیرد و آن را باید نه به عنوان یک پیامد، بلکه به عنوان تهدیدی برای تمامیت نظام اجتماعی مورد توجه قرار داد.

مهاجرت‌های اقلیمی چگونه ثبات نظام اجتماعی را به مخاطره می‌اندازند؟

با گسترش مصائب محیط‌زیستی و دامن‌گسترده شدن هر چه بیشتر خشکیدگی و قهقرای سرزمینی، نظام اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و معیشتی روز به روز بیشتر با چالش و بحران مواجه می‌شود. با خشکیدن سرزمین‌ها، مردمی که معیشت اصلی آنها به طبیعت، آب و زمین وابسته است، منابع اصلی خود برای تولید ثروت، معیشت و بقا از دست می‌دهند.

یکی از مهم‌ترین و جدی‌ترین پیامدهای خشکیدگی سرزمینی و از دست رفتن منابع آبی و زوال ظرفیت‌های زیستگاهی، و ناتوانی ساکنان از ادامه‌ی بهره‌برداری از منابع زیستی زیستگاه‌های پیشین که زمانی زادآور بود یا از ظرفیتی حداقلی برای تأمین نیازهای ابتدایی ساکنانش برخوردار بود، از دست دادن ظرفیت‌های معیشتی است.

در مناطقی که معیشت به طور عمده به طبیعت وابسته است، از دست دادن زادآوری زیست‌بومی، منجر به ایجاد مشکلات اقتصادی نمی‌شود، بلکه تمامی معیشت، و به تبع آن بقا را مورد تهدید قرار می‌دهد. با تهدید بقای زیست‌بومی، ساکنان زیست‌بومی که زادآوری خود را از دست داده و دیگر از توان پیشین برای تأمین نیازهای بنیادین ساکنان خود برخوردار نیستند، چاره‌ای جز خروج از زیست‌بوم و پناه بردن به مکان‌هایی دیگر که از ظرفیت‌های تأمین معیشت برخوردار باشد، ندارند.



اما مسأله به این سادگی هم نیست و با مهاجرت ساکنان بومی از زیست‌بومی آسیب‌دیده به مکانی امن‌تر از نظر معیشتی، مسأله پایان نمی‌یابد.

۱. تخلیه سکونت‌گاه‌ها علاوه بر آنکه خود منطقه را در معرض فروپاشی و زوال تمدنی قرار می‌دهد، سکونت‌گاه مبدأ را به مکانی ناامن برای توسعه و گسترش آسیب‌های اجتماعی، جرائم و تخلفات تبدیل می‌کند؛ مناطق رو به تخلیه اقلیمی، شبیه به منطقه‌ای است که همچنان از ظرفیت‌های اسکان و استقرار برخوردار است، اما در همان حال به دلیل تقلیل یافتن

جمعیت ساکنان، از ویژگی‌های یک سکونت‌گاه امن برخوردار نیست؛ برعکس به فضایی امن برای بروز تخلفات و جرائم تبدیل می‌شود. امنیت درون مرزهای سرزمینی، وابسته به حضور ساکنان و مردمانی است که در آن سکونت دارند و با زیست عادی در آن، فضای طبیعی معیشت و زندگی را در آن فراهم می‌کنند.

با خروج جمعیت از این سکونت‌گاه‌ها، به دلیل کاهش یافتن جمعیت، لاجرم نهادهای امنیتی و انتظامی هم ظرفیت‌های مراقبتی و انتظامی خود را کاهش می‌دهند، که همین موضوع این مناطق رو به تخلیه را به فضای امن مجرمانه تبدیل می‌کند.

۲. جمعیت مهاجران اقلیمی، توازن جمعیتی جامعه میزبان را نیز بر هم می‌زنند. سراسر ایران در معرض تنش آبی است و حتی پرآب‌ترین استان‌های کشور هم از ظترفیت اکولوژیک محدودی برای پذیرش جمعی مازاد بر جمعیت مستقر خود برخوردارند. مهاجرت‌های اقلیمی، مهاجرت‌های برنامه‌ریزی شده نیستند و علاوه بر اینکه مهاجران اقلیمی به دلیل چالش‌های اقتصادی و معیشتی مزمن پیشین که منجر به مهاجرت اقلیمی شده، ممکن است از توان اقتصادی کافی برخوردار نباشند، تعدادی از آنها ممکن است از مهارت‌های لازم حرفه‌ای هم برخوردار نباشند و توانمندی کافی برای حضور در فرآیندهای معمول شغلی، تخصصی و حرفه‌ای را نداشته باشند. این ضعف‌های مهارتی علاوه بر این که مانع از آمیختن حرفه‌ای مهاجران جدید اقلیمی با زیست‌بوم‌های جدید می‌شود، ممکن است موجب تحمیل بار مصرفی جدید به جامعه میزبان شود. ضمن این که به دلیل همان ضعف‌های مهارتی، این مهاجران جدید و ناگزیر را به افرادی در حاشیه‌ی افراد مستقر در نظام اجتماعی میزبان تبدیل می‌کند، و آسیب‌های اجتماعی و فرهنگی جدیدی را در فضای جدید اجتماعی خلق می‌کند. حضور در حاشیه‌ی زیست شهری در جامعه میزبان، به تشدید احساس تبعیض مهاجران اقلیمی جدید، تشدید احساس جدامانندگی از جامعه میزبان، تشدید احساس بی‌عدالتی مزمن آنها و احساس خشم از شرایطی که منجر به این حاشیه‌نشینی غیرقابل گریز شده، دامن می‌زند

تبعیض مهاجران اقلیمی جدید، تشدید احساس جدامانندگی از جامعه‌ی میزبان، تشدید احساس بی‌عدالتی مزمن آنها و احساس خشم از شرایطی که منجر به ابن حاشیه‌نشینی غیرقابل گریز شده، دامن می‌زند و به آسیب‌های ثانوی پرشماری منجر می‌شود که گاه کنترل آنها از توان مدیریتی جامعه‌ی میزبان که ناگهان با جمعیت پرشمار مهاجران اقلیمی بی‌مهارت یا کم‌مهارت مواجه شده خارج است. جامعه‌ی میزبان با مخاطراتی جدی همچون ناسازگاری شهروندی، ناهمسویی فرهنگی بین مهمانان ناخوانده‌ی جدید و ساکنان پیشین منطقه مواجه می‌شود که ظرفیتی بالقوه برای وقوع تنش‌های شهروندی، اجتماعی و محلی است.

مهاجرت‌های اقلیمی، مهاجرت‌های برنامه‌ریزی شده نیستند و علاوه بر اینکه مهاجران اقلیمی به دلیل چالش‌های اقتصادی و معیشتی مزمن پیشین که منجر به مهاجرت اقلیمی شده، ممکن است از توان اقتصادی کافی برخوردار نباشند، تعدادی از آنها ممکن است از مهارت‌های لازم حرفه‌ای هم برخوردار نباشند و توانمندی کافی برای حضور در فرآیندهای معمول شغلی، تخصصی و حرفه‌ای را نداشته باشند.

مهاجران به دلیل کم‌توانی اقتصادی مزمن که از پیامدهای زیست طولانی در مناطق رو به خشکیدگی و رو به زوال پیشین است، معمولاً امکان حضور در بخش‌های مرفه در مقصد جدید را ندارند و لذا ناگزیرند که به واسطه‌ی این ناتوانی اقتصادی مزمن در حاشیه‌ی شهرها حضور یابند که علاوه بر تشدید احساس بی‌عدالتی، تشدید احساس بی‌اعتمادی و جاماندگی مزمن بین آنها، موجب تثبیت فقر، تثبیت وابستگی اقتصادی و تشدید نابرابری مزمن و احتمالاً نهادینه بین مهاجران جدید اقلیمی، چه در جامعه‌ی میزبان و چه در کلیت نظام اجتماعی خواهد شد.

۳. مطالعات و شواهد پیشین نشان داده است که مهاجرت‌های اقلیمی معمولاً به صورت منفصل صورت می‌گیرد. به این معنی که تمامی اعضای یک خانواده همزمان با هم و به شکل یکپارچه و متصل با یکدیگر به مکان

مشخصی مهاجرت نمی‌کنند و در عین حال برنامه‌ی مشخص معیشتی و زیستی در دستور کار مهاجرت اقلیمی خود قرار نمی‌دهند. مهاجران اقلیمی عمدتاً برای فرار از شرایط بحرانی محل زندگی خود، و تأمین حداقل‌های زیستی زیست‌بوم خود را ترک می‌کنند و به همین دلیل فاقد برنامه‌ی نظام‌یافته و منسجمی هستند که بتوانند با جامعه‌ی میزبان پیوندی ارگانیک و سازمان‌یافته برقرار کنند. حتی اگر هم مقصد مهاجرت اقلیمی برای تمامی اعضای خانواده یکی باشد، به دلیل مصائب و چالش‌های معیشتی و ضرورت تأمین نیازهای معیشتی اولیه، مهاجران اقلیمی ناگزیرند که برای تأمین حداقل‌های زیستی، از ظرفیت‌های سکونتی متعدد و نایکپارچه بهره بگیرند. در مهاجرت‌های اقلیمی گاهی حتی زنان و کودکان در مکان نازادآور پیشین باقی می‌مانند و این مردان خانواده‌اند که برای بهبود معیشت ناگزیرند به صورت فصلی یا دائمی مهاجرت کنند، که در نتیجه‌ی آن، علاوه بر پی‌آمدهای پیش‌گفته، بر هم خوردن توازن جمعیتی در جامعه‌ی میزبان است که به آسیب‌های اجتماعی فرهنگی ثانوی می‌انجامد.

خلاصه این که آن چیزی که در قهقرای اقلیمی رخ می‌دهد نه مهاجرت، بلکه سرگردانی درون‌سرزمینی است.

مهاجران اقلیمی، معمولاً نه مهاجرانی با برنامه، بلکه افرادی هستند که به دلیل بروز مشکلات حاد زیست‌بومی ناگزیر از مهاجرت هستند، و ناگزیرند که رخت خود را در هر جا فکنند که نانی هست و آبی، بی‌برنامه‌ای!

مهاجرت‌های اقلیمی معمولاً برنامه‌ریزی شده، هدفمند، هوشمندانه و مهارت‌محور نیستند، که نتیجه‌ی آن نامتوازن‌سازی مزمن جامعه‌ی میزبان از یک سو و تقویت ضعف‌های ساختاری در زیست و معیشت و مهارتی جامعه‌ی مهاجران اقلیمی از سوی دیگر است.

نظام حکمرانی بدون در نظر گرفتن این پیامدها از سر ناچاری مهاجرت اقلیمی را به عنوان بخشی از وضعیت ناگزیر قهقرای اقلیمی سرزمین ایران پذیرفته است، بی آنکه توان خود را بر تقویت سازوکارهای نگهدارنده‌ی ساکنان زیست‌بوم‌های آسیب‌دیده متمرکز سازد یا راهکار و سازوکاری برای ارتقای تاب‌آوری این جوامع برای انطباق با شرایط جدید، تغییر معیشت و تقویت از راهکارهای معیشتی جایگزین بیندیشد.

نظام حکمرانی آسیب‌های مزمن و ماندگار مهاجرت‌های ناگزیر اقلیمی را همچنان نادیده می‌گیرد و این حقیقت را که مهاجرت‌های اقلیمی چگونه می‌تواند سازوکار و انتظام نظام اجتماعی را از وجوه متعدد و چندگانه به مخاطره بیندازد همچنان مورد غفلت قرار می‌دهد.



